

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال ششم
شماره ۸۳ - بهمن ۱۳۸۵ - فوریه ۲۰۰۷

پیرامون سیاست

راهبردی امپریالیسم برای نفوذ در اپوزیسیون ایران

امپریالیستها از واژه انقلاب استفاده می کنند. آنها مخالف انقلاب سرخ اند. ولی از انقلابات نارنجی و مخملی بدشان نمی آید. امپریالیستهای اروپا و آمریکا پس از فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیسم شوروی تلاش کردند در حوزه نفوذ این امپریالیسم رخنه کنند و حکومتهای هوادار آنها را بدون خونریزی و با سیاست مکارانه و تدارک دیده شده ای به زیر بکشند. این تجربه را در یوگسلاوی توسط ابادی خویش اجرا کردند و سپس همین تجربیات را جمع بندی نموده و در اوکراین و گرجستان و آسیای میانه و روسیه سفید به اجرا گذارند. البته این سیاست راهبردی فعلا فقط در گرجستان ثمره داه و در صربستان نیمچه ثمره ای داده است. در سایر نقاط منطقه ی نفوذ روسها، با شکست کامل روبرو شده و در آینده نیز بیشتر روبرو می شود.

امپریالیستها برای این منظور سازمانهایی درست کرده اند که از مشاوران سیاسی و سیاستمداران قدیمی، ارتشیان بازنشسته و مامورین امنیتی سابق و سرمایه داران تشکیل شده است. آقای جرج سوروس George Soros یک میلیاردر آمریکائی مجاری تبار که از مریدان نظریات "کارل پوپر" اتریشی است با تکیه بر تئوریهای ارتجاعی لیبرالی و ضد طبقاتی ایشان در قالب "بنیاد سوروس" "دولتی" در دولت آمریکا بوجود آورده است که نقش دخالت در امور داخلی سایر دول را به صورت غیر رسمی بعهده گرفته است. همکاران این بنیاد "داوطلبانی" هستند که به علت "شغلشان" حقوق دریافت می کنند؟! این موسسه در سال ۱۹۷۹ بنیان گذارده شد و اکنون در ۶۰ کشور... ادامه در صفحه ۲

برخورد به اعدام صدام حسین

صدام حسین رئیس جمهور قانونی عراق در ۳۰ دسامبر توسط حکومت دست نشانده امپریالیسم آمریکا و تحت نظر مستقیم وی بدار آویخته شد.

از نظر جرج بوش رئیس جمهور آمریکا اعدام صدام در یک دادگاه فرمایشی "بیشرفت بزرگی برای دموکراسی نونهال عراق" بود. وقتی کسی این اظهارات بی شرمانه را می شنود فقط پوز خندی می تواند بدرقه راه جرج بوشها بنماید. بناگهان این فکر در اندیشه خطور می کند که این مردک خودش را به فهمی می زند و یا حقیقتا نفهم است. زیرا چنین فریبی را افکار عمومی جهان هرگز نمی پذیرد. عراق و دموکراسی شاید به طرحهای ابتدائی منصور حکمت و پیروانش و کیهان لندنی سخنگوی فارسی زبان وزارت دفاع آمریکا برهبری رونالد رامزفلد بخورد ولی بعد از سه سال آدمکشی در عراق و جنایت ضد بشری دیگر این حنا رنگی ندارد و کسی را خمار نمی کند. در "دموکراسی" نونهال عراق تا کنون بیش از ۶۵۵ هزار نفر در تحت توجهات امپریالیستها و بویژه امپریالیسم آمریکا و ناسیونال شونیستهای کرد که آرزوی تجاوز آمریکا را داشتند به قتل رسیده اند. با توجه باین که جمعیت عراق حدود یک سوم جمعیت ایران است می توان به ابعاد فاجعه ایکه امپریالیستها در عراق ایجاد کرده اند پی برد. اسرائیلیها تا کنون بیش از ۶۰ نفر از دانشمندان عراقی را ترور کرده اند.

جرج بوش نه تنها یکی از مدافعین اعدام صدام بود بلکه از جمله مدافعینی بود که می خواست هر چه زودتر سر و ته قضیه هم آید و کار به افشاءگری صدام که با اشاره ضمنی آمریکا به ایران و کویت حمله کرد و در این راه از آنها چراغ سبز گرفت نیفتد.

جرج بوش مخالف بود که محاکمه صدام با اتهام بمباران مردم حلبچه با گاز سمی آغاز شود. وی ترجیح می داد که نخست پای دعوای شیعه و سنی که با سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل در منطقه می خواهند به روند محاکمه باز شود و در افکار عمومی نزاع شیعه و سنی بزرگ گردد و صدام حسین سنی به قصاص کشتار شیعه ها به اعدام محکوم شود. این روش کار می توانست میان سنی مذهبیان و شیعیان به نفاق منجر شود و مسئله مبارزه ملی و ضد اشغالگری را تحت شعاع جدلهای مذهبی و قبیله ای کند. همینکه کار در این زمینه به پایان رسید و صدام در شرایط غیر قانونی و غیر دموکراتیک در سر زمین اشغالی به اعدام محکوم شد آنها مانع شدند که حتی مسئله بمباران حلبچه و قتل عام مردم کردستان مورد بررسی قرار بگیرد.

قبلا در ادعاینامه تقلبی که برای محاکمه صدام سر هم بندی کرده بودند از تجاوز وی به ایران که منجر به نابودی یک میلیون انسان شده بود خبری نبود. کسی نمی گفت مسئول پرتاب موشک به شهرهای ایران چه کسی بوده است، مسئول پرتاب بمبهای شیمیائی به سر سربازان ایرانی چه کسی بوده است، کسی نمی گفت مسئول وجود این همه معلولین جنگی کیست، مسئول نابودی این همه ثروتهای مادی و معنوی کیست، نقش رونالد رامزفلد در تائید بمباران شیمیائی ایرانیان در کجا افشاء خواهد شد. چه کسی تصاویر ماهواره ای در مورد نقل و انتقالات نیروهای ایرانی در اختیار دولت صدام حسین قرار می داد؟ چه کسی اجازه می داد که خلبانان اردنی و مصری همراه با سربازان آنها در جبهه عراق علیه ایران بجای اسرائیل بجنگند؟ چه کسی با عربستان سعودی توافق کرد تا قیمت نفت را برای شکستن کمر ایران در کسب درآمد ارزی از نفت کاهش دهد و به قیمت غارت مردم عربستان و منطقه به بهبود وضعیت اقتصادی... ادامه در صفحه ۶

مقوله ایران و جمهوری اسلامی

پاره ای رفا و برخی خوانندگان نشریه توفان به ما ایراد گرفتند که بچه مناسبت ما در مقالات خویش از واژه "ایران" و نه "جمهوری اسلامی ایران" استفاده می کنیم. چنین روش نگارش این توهم را در خواننده ایجاد می کند که گویا حزب کار ایران(توفان) از رژیم جمهوری اسلامی حمایت می کند.

نخست اینکه حزب ما از این نظر موشکافانه خوانندگان خویش بسیار شاد است و می بیند که افراد با چه دقتی نشریه ارگان ما را می خوانند و به آن انتقاد می کنند. حتی کوچکترین گردش قلم از نظر آنها نمی افتد.

دوم اینکه از حزب ما در این مورد توضیح می خواهند زیرا آنها می بینند که شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از خواسته های حزب ماست و مرتبا در طی مقالات خویش لزوم سرنگونی این رژیم را طرح کرده و برای استقرار یک رژیم سوسیالیستی در ایران تلاش می کنیم.

آنها نمی توانند این "تناقض" را برای خویش توضیح دهند.

آنچه که از نظر این رفا "تناقض" جلوه می کند از نظر حزب ما تناقض نیست. واقعیتی است که در دنیای خارج از ما وجود دارد و حزب ما طبیعتا نمی تواند بی تفاوت از کنار آن رد شود و این واقعیت را بیان نکند. حزب ما باید کوشش کند این "تناقض" را بشکافد و برای خوانندگان خویش روشن نماید تا کسی بدام تبلیغات دشمنان ایران و چپ نماها نیافتند.

عمر تاریخ ایران بسیار طولانی تر از عمر جمهوری اسلامی است. ایران طبیعتا آب و خاک و محیط جغرافیائی نیست. ایران زادگاه نسلها فرزندان این آب و خاک است که فرهنگ و سنن خویش را در این واحد جغرافیائی بوجود آورده... ادامه در صفحه ۶

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

پیرامون سیاست راهبردی...

جهان برای تبلیغ افکار کارل پوپر و ترجمه آثار وی فعال است و بودجه ای حدود ۴۵۰ میلیون دلار دارد. کمکهای مقدماتی ایشان به دگراندیشان مجاری و سپس دگراندیشان چکسلواکی که بنام "منشور ۷۷" مشهور بودند انجام گرفته است. در روسیه زیر بال آندریف زاخاروف را گرفته بود. این آقای پوپریست پس از فروپاشی امپراتوری شوروی در اروپای شرقی فعال شد و در ارمنستان پروژه "آموزش روزنامه نگاران" و "آزادی شغلی زنان" را که اصطلاحات آشنائی برای گوش ما ایرانیها هستند، خلق کرد. در ازبکستان "فعالین حقوق بشر" را تقویت نمود، در مقونیه "جنبش مقاومت در مقابل جنایات سازمانیافته" را ایجاد نمود، در روسیه صد میلیون دلار خرج کرد تا تمام دانشگاههای محلی روسیه را به اینترنت وصل کند و خودش در کتابش بنام "جامعه باز" که نامش را از کتاب کارل پوپر به عاریه گرفته است می نویسد: "من در انقلابی که شوروی را برهم چید فعالانه شرکت داشتم." وی در گرجستان بعد از "انقلاب گلبرخ" در سال ۲۰۰۳ در همکاری با "سازمان برای توسعه" وابسته به سازمان ملل متحد "UNDP" پرداخت حقوق وزرای حکومت جدید را که به "شغل شریف" وزارت مشغول بودند، به مبلغ ۱۲۰۰ دلار برای هر نفر بعهده گرفت تا آماده همکاری با رئیس جمهور آمریکائی گرجستان شوند. حتی به مامورین انتظامی نیز که از تیررس سخاوتمندی ایشان در امان نماندند، حقوقی معادل ۱۰۰ دلار در ماه پرداخت کرد تا از حکومت جدید حمایت کنند. وی نسبت به فعالیتش که باید "دموکراسی" را در همه جاها مستقر ساخت تا از انقلاب جلوگیری و "اصلاح طلبان" را بر سرکار آورد، بسیار خرسند است و از نقش خود در کرواسی، صربستان، اسلاوکی، اوکراین، گرجستان شخصا تجلیل می کند. این آقای "دموکرات" و هوادار "جامعه باز" در بحران آسیا که منجر به ورشکستگی بسیاری از ممالک جنوب شرقی آسیا بنام "بیرهای آسیا" در بازار بورس شده بود میلیاردها دلار درآمد به جیب زد و اقتصاد این کشورها را نابود ساخت. نخست وزیر مالزی آقای محمد مهاتیر و بسیاری از رهبران ممالک جنوب شرقی آسیا وی را "جنایتکار جنگی اقتصادی" لقب دادند. در حالیکه دانشگاههای آکسفورد، یل و بلونیا به وی با احترام و تجلیل دکترای اقتصادی تقدیم کردند. کسی که در بخشی از کره زمین جنایتکار است در بخش دیگر قهرمان اقتصادی و خادم جهان آزاد، و "جامعه باز" محسوب می شود. نشریه اشپیگل آلمان وی را "ملخ و ناجی" هر دو نامید.

وی همراه با دولت نوژ و بنیاد "پلت Hewlett" سرمایه کلان هزینه می کنند تا سازمانهای غیر دولتی در ممالک نفتخیز نظیر نیجریه و قزاقستان ایجاد کنند. وی مخالف

تجاوز به عراق بود و هست زیرا راه رخنه گری را از طریق قوای مسلح موفقیت آمیز نمی بیند. بهمین جهت نیز با دموکراتها در آمریکا همکاری می کند. تلاش وی در قزاقستان و نیجریه به قول خودش برای آموزش است تا در مناطق دیگر فعال شود. در کنار این هیولای اقتصادی و دسیه چینی که با پنبه سر می برد و مقام غیر رسمی دارد سازمانهای دیگری نیز فعالند.

این سازمانها که نامهای عجیب و غریب حمایت از "آزادی و دموکراسی" را بر روی خود برای عوامریبی می گذارند ظاهرا موسسات غیر دولتی بوده و راسا از روی "دلسوزی" برای مردم جهان کار می کنند و سخاوت نشان می دهند. آنها چنین وانمود می کنند که موسسات آنها صرفا جنبه "پژوهشگرانه" دارند و آلت فعل حکومتها در قدرت نیستند. ما در اینجا از جمله با سازمانهای زیر روبرو هستیم "صندوق آمریکائی گسترش دموکراسی"، "بنیاد ملی دموکراسی"، "خانه آزادی" (به ابتکار النور روزولت همسر فرانکلین روزولت در سال ۱۹۴۳ بوجود آمد)، "گروه بین المللی بحران"، "صندوق کارنگی" و... حال به اسنادیکه در نشریات اروپائی منتشر شده است توجه کنید:

وزارت امور خارجه آمریکا یک گروه از کارشناسان این وزارت خانه و بالغ بر ۴۸ میلیون دلار کمک مالی خود را برای اجرای برنامه های "برقراری دموکراسی" در جهان، در سال ۲۰۰۳ در اختیار "موسسه ملی دموکراسی" National Democratic Institute گذارده است. وزیر امور خارجه سابق آمریکا مادالین آلبرایت ریاست هیئت مدیره "موسسه ملی دموکراسی" را به عهده دارد....

اخیرا نشریه اشپیگل در آلمان در طی اسناد بیشتری که در این زمینه منتشر ساخته است پرده از دسیسه هائیکه در یوگسلاوی چیده شده بوده است برداشته است و در این اسناد نشان می دهد که چگونه جنبشی که نام خود را "وقتشه" (یعنی حال وقتش رسیده تا یوگسلاوی را تجزیه کنیم- توفان) از کمکهای بیدریغ سازمان جاسوسی آمریکا برخوردار بود.

"اما هزینه سفر فعالان "وقتشه!" را به صربستان بنیاد انگلیسی "وست مینستر" پرداخت. این جنبش حالا دیگر ساختاری داشت که همه اوکراین را در بر می گرفت و دارای یک استراتژی مشخص بود. مرحله حمله فرا رسید. ۳۲۰ نفر از جوانان "وقتشه!" به هزینه "خانه آزادی" در اردوگاهی در سواحل کریمه گرد آمدند. در میان فعالان افراد مختلفی وجود داشتند. از آرمناخواه گرفته تا عملگرا. در طول روز رویدادهای احتمالی برای موارد جدی تمرین می شد و بروشور باید بین آنان پخش می شد. در این بروشورها دستورالعمل هایی در باره عضویت سی و پنج هزار نفری وجود داشت که در صورت لزوم باید به سوی شهر

کیف سرازیر می شدند تا کار تعویض قدرت را پایان دهند. رنگ انقلاب مشخص شد: همه باید رنگ نارنجی به تن داشته باشند."

"خانم کوندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا اظهار داشت که وی: "با وزارت خزانه داری در تماس بوده و کوشش می کند که با رفع موانع حقوقی موجود به دولت آمریکا این امکان را بدهد که به سازمانهای غیر دولتی ایران برای ترویج دموکراسی در این کشور کمک کند". یک مقام ارشد وزارت امور خارجه آمریکا افزود: "نمایندگان وزارت امور خارجه آمریکا در لس آنجلس با فعالان ایرانی در باره کمک به حرکت های آزادیخواهانه مذاکره خواهند کرد..." (نقل از مقاله "سازمانهای غیر دولتی" و تاکتیک کمونیستها" (توفان)).

هدف واقعی همه آنها نه اجرای حقوق بشر و نه تحقق خواستها و حقوق دموکراتیک است. آنها از رژیمهایی که حقوق بشر را تفکیک می کنند و به خوب و بد تقسیم می کنند همواره حمایت کرده اند. برای آنها مهم نیست امپریالیسم آمریکا که دستش تا آرنج به خون بیگناهان آغشته است فاقد مشروعیت حمایت از حقوق بشر و گسترش دموکراسی در جهان می باشد. آنها امپریالیستها را خواهان دموکراسی و آزادی و حقوق مدنی جا می زنند. از زندان ابوغریب و گوانتانامو و یا آدمربائی امپریالیستها در دنیا و بویژه اروپا کلمه ای بر زبان نمی آورند. در حقیقت این موسسات در پی یافتن ابزار مناسبی برای رخنه گری در ممالکی هستند که آنها را برای امنیت اقتصادی و سیاسی خویش مهم ارزیابی می کنند.

سناتور آمریکائی "ریک سانتروم" طرحی را بنام "طرح آزادی ایران" در اسفند ۱۳۸۳ به سنای آمریکا تقدیم کرد که به موجب آن باید به گروههای مخالف حکومت ایران یک کمک ده میلیون دلاری ارائه شود. سابقا پدران انقلابی ما این یارانه های بلاعوض "امپریالیستی را که در رژیم گذشته بنام "کمکهای بلاعوض اصل ۴" صورت می گرفت افشاء و محکوم می کردند. پدران ما آنها را که سر در آخور امپریالیستها داشتند نوکران امپریالیست و جاسوسان آنها می دانستند.

دولت آمریکا "دفتر ویژه وزارت امور خارجه برای ترویج دموکراسی در ایران" ایجاد کرده است که ۱۲ تا ۱۵ نفر کارمند دارد. بودجه این دفتر ۷۵ میلیون دلار است. آقای ارلی سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: "ایران کشور مهمی است و مهم باقی خواهد ماند باید کادری از کارمندان سرویس خارجی تربیت کنیم که فارسی صحبت کنند و درک صحیحی از ایران و منطقه ای که ایران در آنجا نفوذ دارد داشته باشند". دختر دیک چینی معاون جرج بوش بنام الیزابت چینی سرپرستی این دفتر را بعهده دارد. نشریه ساندی تایمز چاپ لندن در باره الیزابت چینی نوشت: "وی در وزارت خارجه آمریکا به عنوان "هماهنگ کننده برنامه آزادی" و ... ادامه در صفحه ۳

سَرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

پیرامون سیاست راهبردی...

«سزار دمکراسی» برای خاور میانه بزرگتر شناخته می‌شود. همچنین مطبوعات خبر دادند که وزارت امور خارجه آمریکا برای زیر نظر داشتن امور ایران در امیر نشین دویی دفتری تاسیس کرده است که رسماً به کار پرداخته است. این دفتر در محل کنسولگری آمریکا در دویی قرار دارد. این دفتر شعبه همان دفتری است که ریاستش را خانم الیزابت چینی عهده دار است. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا آقای آدام ارلی اعلام کرد که این دفتر بر نحوه هزینه کردن بودجه ۷۵ میلیون دلاری نظارت خواهد داشت و شعبه هائی در دویی، استانبول، باکو، فرانکفورت و لندن خواهد داشت. روزنامه صبح چاپ ترکیه نوشت که جاسوسان آمریکائی از شبکه ماهواره ای ترکیه برای کنترل ایمیل و وسایل مختلف ارتباطی در ایران استفاده کرده اند و همچنین از طریق پخش برنامه های ویژه «عملیات های روانی» انجام داده اند.

آنها در درجه نخست رژیمهائی را مورد تهاجم قرار می دهند که مخالف امپریالیسم آمریکا هستند و در مقابل اعمال نفوذ آنها مقاومت می کنند. درجه ارتجاعی و یا توحش این رژیمها برای آنها نقشی بازی نمی کند. رژیمهای عربستان سعودی و پاکستان و طالبان به مراتب از رژیم جمهوری اسلامی ارتجاعی تر و زن ستیز تر، مذهبی تر، غیر دموکرات تر و وحشی تر بودند و هستند ولی امپریالیسم آمریکا با این رژیمها کاری نداشت و آنها را همواره تقویت و پشتیبانی می کرد. آنها خواهان استقرار «دموکراسی» و اجرای «حقوق بشر» در مناطق تحت نفوذ سابق شوروی هستند. تا بازارها را خود در دست گرفته و از نظر راهبردی در سکوی تعیین کننده بنشینند. نشریه نیویورکر می نویسد با کمک سه کارشناس سیاسی، مایکل مک فال، لاری دایاموند و عباس میلانی که هر سه در استخدام بنیادهای نومحافظه کارند، در رساله ای با عنوان «فراسوی تغییرات تدریجی: استراتژی نوین برای مقابله با ایران» به تبلیغ نوعی از انقلاب مخملی پرداختند. تغییر رژیم نه از راه مداخله و شیوه های براندازی، بلکه از راه تقویت جامعه ی مدنی و فشار از پائین توسط سازمان های حقوق بشر، دانشجویان و کارگران و نظایر آنها».

آقای عباس میلانی که تحصیلاتش را در آمریکا انجام داده است یکی از کادرهای مهم «سازمان انقلابی حزب توده ایران» در خارج از کشور بود. این حضرت آقا وقتی پایش به ایران رسید به خدمت ساواک در آمد و در برنامه های تلویزیونی پرویز ثابتی مرد شماره یک امنیتی در حمایت از سیاست مستقل و ملی شاه شرکت کرد. امروز این آقای قهرمان با سابقه تجربه «چپ» و همکاری با ساواک و شناختی که از سیمای سیاسی اپوزیسیون ایران دارد عضو موسسه «هوور» دانشگاه استنفورد

است که خود را «شاغل» حقوق بگیر این موسسه می داند که به کار «پژوهشگری» و «مشورت» اشتغال دارد و با همکار دیگرش آقای مایکل مکفال به دولت آمریکا برای هزینه کردن این ۷۵ میلیون دلار توصیه های لازم را می کند.

به گزارش فابنشال تابیز در خرداد ۱۳۸۵ دول آمریکا و انگلیس با پاره ای فعالان اپوزیسیون ایران ملاقاتهایی داشته اند. کاخ سفید ۲۵ نفر ایرانی را تحت عنوان کارشناسان و فعالان حقوق بشر و سیاسی ایران دعوت کرده است و با آنها به بحث و تبادل نظر پرداخته است. آقایان الیوت ابرامز مسئول بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملی کاخ سفید و نیز نیکلاس برنز معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا در این نشست شرکت داشته اند. پاره ای ایرانیان دعوت شده این دعوت ننگین را رد کرده اند ولی پاره ای دیگر ایرانیان شرکت کننده در این نشست که از اقلیتهای قومی، مذهبی و فعالین حقوق بشر بوده اند پرده ضخیمی از سکوت بر روی این گردهمائی کشیده اند و حاضر نیستند در مورد نقش خودشان در این گرد همائی و ماموریتشان سخن بگویند. خودشان نیز از بیان نام خویش خجالت می کشند و شرمسارند. این ایرانیان حاضر نیستند در ملاء عام از حضور در این نشستها که سرانجامش باید به تقسیم پول بی زبان منجر شود به دفاع برخیزند. برپائی چنین نشستهایی بر اساس همان گفته مفسر روزنامه واشنگتن پست آقای «استیو ایزمن» صورت می گیرد که اظهار داشت: «آمریکا کمک خود را به هواداران دموکراسی برای ایران در خارج گسترش می دهد».

امروزه نه تنها امپریالیسم آمریکا بلکه امپریالیستهای اروپائی نیز دست بکار شده اند تا سهمی از این سیاست راهبردی آمریکا را بخود اختصاص دهند دولت سوئد و هلند از جمله دول اروپائی هستند که در صددند تا به اپوزیسیون تقلبی ایران کمک مالی برسانند.

نشریه نیمروز در شماره ۹۰۹ مورخ ۳ آذر ۱۳۸۵ می نویسد: «طی یکسال گذشته، چند موسسه رسانه ای اروپائی دوره های آموزشی برای روزنامه نگاران ایرانی در کشورهای ترکیه، انگلستان و هلند برگزار کرده اند که شرکت این روزنامه نگاران در آنها واکنش برخی مطبوعات محافظه کار را برانگیخت.

اما بنظر می رسد نخستین بار باشد که روزنامه نگاران به دلیل شرکت در این دوره های آموزشی رسماً مورد بازخواست مراجع امنیتی قرار می گیرند». حقیقت این است که رژیم ایران نیز از فعالیت خانم الیزابت چینی در لندن و ترکیه، باکو، فرانکفورت و دویی اطلاع دارد و می داند که وزارت امور خارجه هلند نیز در این زمینه فعال است و گروههای اپوزیسیون ایرانی را از نظر مالی حمایت می کند. آنها نه تنها دست کشورهای امپریالیستی را خوانده اند بلکه در میان افراد اعزامی خبرچینهای مورد اعتماد خویش را جا می دهند. سیاست اعلام

کمک به اپوزیسیون ایران و تقویت سازمانهای غیر دولتی پس از تجارب ممالک اروپای شرقی در ایران تنها به افزایش موج سرکوب و خفقان منتهی شده است. خبرنگارانی که از ماجرا بی خبرند و صرفاً به دنبال فعالیت حرفه ای خویش هستند قربانی بی رحمانه سیاستهای امپریالیستی و همدستان ایرانی طمعکار آنها می گردند.

همان نشریه در ادامه مطالب فوق می نویسد: «روزنامه نگارانی که در دوره آموزشی هلند شرکت کرده بودند به انتخاب انجمن صنفی روزنامه نگاران به این دوره اعزام شده بودند و شامل گروهی از روزنامه نگاران نشریات سراسری و همچنین تعدادی از روزنامه نگاران محلی شهرستان گرگان بودند.

سرپرستی این گروه را بهروز گرانیپناه به عهده داشت که چهار سال پیش مدتی را به اتهام جاسوسی در بازداشت گذراند.

موسسه «ارتباطات برای توسعه» که شرکت کنندگان دوره آموزشی آن در بازگشت به ایران مورد بازجویی قرار گرفته اند خود را نهادی متشکل از گروهی از روزنامه نگاران معرفی می کند که به آموزش روزنامه نگاران کشورهای آفریقا و خاور میانه می پردازد. این موسسه در شهر اوترخت هلند استقرار دارد.

دولت هلند در سال ۲۰۰۴ میلادی که ریاست دوره ای اتحادیه اروپا را در دست داشت بودجه ای به مبلغ پانزده میلیون یورو به منظور برگزاری دوره های آموزشی برای روزنامه نگاران داخل ایران و همچنین راه اندازی شبکه های رادیویی و سایتهای اینترنتی به زبان فارسی در خارج از ایران اختصاص داد».

در همین گزارش می خوانیم که در هلند رادیویی به زبان فارسی تاسیس شده است که نام «زمانه» را دارد.

نشریه نیمروز در اول دیماه ۸۵ تحت عنوان «جزئیات طرح حمایت آمریکا از مدافعین حقوق بشر در جهان» نوشت: «روز پنج شنبه ۱۴ دسامبر همزمان با آغاز هفته جهانی حقوق بشر کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا اعلام کرد که دولت ایالات متحده برنامه های تازه ای را در حمایت از حقوق بشر و دموکراسی در ابعاد بین المللی در دست اجرا دارد.

وزیر امور خارجه آمریکا راهکار اجرای طرح جدید واشنگتن در دفاع از حقوق بشر را شامل سه محور اصلی خواند.

یکی از این محورها بررسی نحوه برخورد حکومت ها با سازمان های غیر دولتی (NGO) است.

بخش دیگری از برنامه جدید دولت آمریکا، اعطای سالیانه جایزه های تحت عنوان «جایزه مدافعین آزادی» است که به یک NGO یا فعال حقوق بشری غیر آمریکائی اهدا می شود.

محور سوم این طرح، تشکیل «صندوق مدافعین حقوق بشر» است. این... ادامه در صفحه ۴

پشتیبانی از اشغال عراق و ارتش اشغالگر حمایت از استعمار است

پیرامون سیاست راهبردی...

صندوق که مدیریت آن بر عهده وزارت خارجه آمریکا خواهد بود، با بودجه یک میلیون دلار آغاز به کار می کند و هدف آن کمک به سازمان های غیر دولتی و اشخاص مدافع حقوق بشر در مواقع ضروری است.

کاندولیزاریس وزیر امور خارجه آمریکا در توضیح اهداف طرح اخیر گفت: "این صندوق که مدیریتش بر عهده وزارت خارجه است ما را قادر به انتقال سریع مبالغ کوچک مالی به آن دسته از مدافعین حقوق بشر می کند که به دلیل فشارهای دولتی احتیاج به کمک دارند".

خانم رایس در خصوص موارد تخصیص این کمک های مالی اضافه کرد: "این وجه می تواند به طور مثال صرف هزینه های حقوق، درمانی و یا کمک به خانواده های فعالان حقوق بشر شود."

خانم رایس همچنین در ادامه سخنان خود به تجلیل از اقدامات سازمانهای غیر دولتی برای دستیابی به آزادی پرداخت.

وی گفت: "در همه کشورهای دنیا، موسسات غیردولتی و دیگر مدافعین حقوق بشر با وجود تمامی خطرات، به حمایت از حقوق بشر در زمینه هایی همچون دفاع از حقوق اقلیتها، کارگران، زنان پرداخته اند. تلاش آنها در راستای رسیدن به جامعه ای پر تکاپو با معیارهای دموکراتیک است."

به گفته خانم رایس ایالات متحده متعهد به همکاری با همه ملل آزاد برای دفاع از حامیان حقوق بشر است.

روزنامه بوستون گلوب چاپ آمریکا از تشکیل گروهی بنام "سیاست و عملیات ایران و سوریه" نام برد و در باره هدف آنها نوشت که آنها وظیفه هماهنگ کردن سایر اقدامات از جمله حمایت مخفیانه از مخالفان ایران و به راه انداختن خشم جهانی علیه ایران... را بر عهده دارند.

وقتی هدف در مورد موضوع مفروض روشن شد، کارشناسان امپریالیستها به پژوهش در مورد شرایط داخلی این ممالک می پردازند و نقاط ضعف و قوت رژیمها، سطح مبارزه مردم، ریشه های ناراضی آنها را بررسی می نمایند. آنها در این بررسی ها می بینند که مثلا در ایران از دموکراسی و آزادی خبری نیست. حقوق بشر وحشیانه لگدمال می شود. خواسته های زنان برای تساوی حقوق با دشنام و تجاوز مامورین دولتی روبرو می گردد. دانشگاه به پادگان بدل شده است. حقوق کارگران پرداخت نمی شود و مبارزه آنها سرکوب می گردد. رژیم آخوندی حقوق مسلم انسانها و مردم ایران را برسمیت نمی شناسد. دستگاه قضائی ایران را در پنچول سازمانهای مخفی و آشکار، رسمی و غیر رسمی امنیتی اسیر کرده است. کسی بر جان خود ایمن نیست. بیکاری و اعتیاد جامعه ایران را از درون می پوساند. افق روشنی در برابر دیدگان نسل جوان قرار ندارد. این نشستهای کارشناسان، بر این

معضلات آگاهی دارند و تنگناهای سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و نظامی رژیم را می شناسند و بر روی آنها انگشت می گذارند.

وجود این تصنیفات موجی از ناراضیاتی در ایران پدید می آورد. زمینه مادی و برحق اعتراضات مردم علیه حاکمیت مستبد، طبیعتا فراهم است. مردم، این وضعیت نابسامان را روزانه بر روی گوشت و پوست خود حس می کنند. امپریالیستها بر روی این خواسته های بحق مردم سرمایه گذاری می کنند و برنامه می چینند. آنها در ایران ناراضی بوجود نمی آورند، این ناراضی محصول استبداد حاکم است. امپریالیستها پژوهش می کنند که چگونه می شود از این ناراضی ها در جهت اهداف شوم خود استفاده کنند.

یکی از ابزار این اعمال نفوذ تبلیغات رسانه های گروهی است. رادیو، تلویزیون راه اندازی می شود، اینترنت، ماهواره به خدمت گرفته می شود. میلیونها دلار هزینه می گردد تا ایده های معینی در جامعه گسترش پیدا کند و بر قلبها و مغزها بنشیند. هزاران انسان ستمدیده و معترض حاضرند برای تحقق این ایده ها به خیابانها آمده و فداکاری کنند. این تبلیغات گسترده باید بر بستر واقعی جریان یابد در غیر این صورت بُردی ندارد و عمرش کوتاه خواهد بود. امپریالیستها به یک چنین موج ناراضی گسترده نیاز دارند و رژیم جمهوری اسلامی نیز زمینه آنرا به بهترین وجه برای آنها فراهم می آورد. آنها تشویق به ایجاد سازمانهایی می کنند که هر یک بخودی خود شاید رابطه ای با دیگر سازمانها نداشته باشند. سازمانهایی مانند "قارچ" از زمین می رویند که شاید مستقیما هدفشان کار سیاسی نیر نباشد و در زمینه صرفا فرهنگی فعالیت کنند. مهم متشکل شدن مردم ناراضی است. در این راه فناوری مدرن و هزینه های مالی نقش مهمی بازی می کنند. در جوامع سرکوبگر نظیر ایران که رژیمش از ریسمان سیاه و سفید می هراسد و نظر به عقب دارد در آن همیشه تحقق هر اقدام صنفی و غیر سیاسی با سد حاکمیت مستبد و خودکامه برخورد می کند و رنگ سیاسی بخود می گیرد.

هر گلوله برفی می تواند به بهمن بدل شود. موجی از آثار ضد کمونیستی و بویژه ضد لننیستی و لیبرالی را با سرمایه گذاری و حسابگری ترجمه و توزیع می گردانند. به آشفته فکری دامن می زنند. اندیشه هایی که به گور تاریخ سپرده شده اند نظیر تروتسکیسم و آنارکو سندیکالیسم و دشمنی با حزبیت و نظایر آنها میدان خودنمایی می یابند. دموکراسی ناب و غیر طبقاتی، همراه با آزادی ناب و غیر طبقاتی تبلیغ می شود. هدف این تبلیغات خلع سلاح کردن کمونیستها و ممانعت از کسب رهبری جنبش در شرایط بحرانی توسط آنها است. حتی به نفی ماهیت امپریالیسم و واقعیت آن می پردازند تا ملتها را در دفاع از منافع ملی خویش خلع سلاح کنند. عمال آنها بر ضد میهنپرستی بطور کلی و بویژه میهنپرستی کمونیستها داد

سخن می دهند تا زیر عبای "انترناسیونالیسم"، سیاست جهان وطنی و کسوپلیتینسم را جا بیاندازند. آنها از ارزشهای ناب و لایتغیر خود صحبت می کنند که باید سرمشق و الهامبخش سازمانهای غیر دولتی باشند ولی خودشان هرگز به این ارزشها احترامی نمی گذارند و بهمین جهت مانع آن هستند که از حقوق بشر بعنوان حقی جهانشمول دفاع شود و زندان اوین در کنار ابوغریب و گوانتانامو گذارده و محکوم شود. آنها حتی عاشق حقوق زنان ایران هستند ولی حقوق زنان عراق و عربستان و مصر و اردن و پاکستان را با عمال خود فروخته و حکومتهای دست نشانده خویش لگدمال می کنند و حاضر نیستند که از حق جهانشمول زنان که خواهان تساوی حقوق با مردان هستند حمایت کنند. برای آنها زندانی سیاسی خوب و بد دارد. زنان خوب و بد دارند، دموکراسی خوب و بد دارد و آنها فقط از مقوله های "خوب" حمایت می کنند.

شخصیتهای سیاسی و فرهنگی که به بیماری لیبرالیسم دچارند و موج خفقان بعد از انقلاب مانع شده که آنها در دامن ایده های انسانی مارکسیسم لنینیسم پرورش یابند به قعر تبلیغات امپریالیستی سقوط می کنند و به قهرمانان مبارزه برای دموکراسی لیبرالی بدل می شوند. تکامل اکبر گنجی که یکی از مبارزین پیگیر افسای قتلهای زنجیره ای و استبداد مذهبی حاکم بود از پاسدار حزب الهی به اصلاح طلب خاتمی چی و سخنگوی دموکراسی لیبرالی بدل می گردد که وی و امثال وی بالقوه می توانند لقمه های چربی برای انقلابات مخملی نوع آمریکائی باشند. مغز وی از پوچی افکار کارل پوپر لبریز شده است وی خوراک خوبی برای "جرج سوروس" است. آنها ماهیت امپریالیسم را نمی شناسند و نمی خواهند بشناسند زیرا منافع حقیر و طبقاتی خود را در آرایش امپریالیسم و نظام متعارف سرمایه داری می بینند. از لنینیسم **نخوانده و نفهمیده** و قرار هم نیست بفهمند زیرا عمیقا ضد کمونیستند چون "تاریخویسان پر معلومات" مرتبا تنقید می کنند و آنرا تحریف می کنند. از دانش مبارزه طبقاتی بوئی نبرده اند، مغزهایشان را خوره لیبرالیسم کارل پوپر و منصور حکمت و نظایر آنها پوک کرده است. نظریاتشان آش شله قلمکار و لفاظیهای بی سر و ته ای است که در عمل به اسارت ایران می انجامد. امپریالیستها از این روشنفکران نظیر باقر پرهام، میرفطروس، گنجی، اسماعیل خوئی، سازگار و نظایر آنها کمال استفاده را می کنند تا جاده را برای روی کار آوردن ارتشبداهای نوع پینوشه باز کنند. علم کردن این روشنفکران لیبرال، مخبرین ناراضی جرایب با اندیشه های ضد کمونیستی و لیبرال، بخشی از مجموعه سیاست همه جانبه و تهاجم امپریالیستی در خدمت هدف واحدی است. امپریالیستها به روی این جوی های پراکنده و به ظاهر جدا از هم سرمایه گذاری دراز مدت می کنند تا آنها را... ادامه در صفحه ۵

پیرامون سیاست راهبردی...

در زمان صفر با پیوند بیکدیگر به نهری بدل کنند که خود آنها بر راس آن قرار گیرند. سرخ ها در دست امپریالیستها می ماند. این سیاست راهبردی امپریالیستی است.

امپریالیستها در کنار این موج هجوم فرهنگی با سازماندهی پشت پرده از طریق اینترنت برای ارتباط گیری اقدام می کنند. پاره ای از فعالین را با سازماندهی به خارج از ایران می برند و مغزهای آنها را پر می کنند. در انقلابات مخملی تعداد آنها به ۱۰۰۰ نفر نیز می رسد. ممکن است خود این افراد نیز که برای یک هواخوری به دوی یا اوترخت در هلند رفته اند از کته مسایل بی خبر باشند. این مرحله عملیاتی طرح امپریالیستی است. این طرح به امکانات خواب و خوراک و پوشاک و مرحله تدارکاتی نیاز دارد. مردم باید بتوانند در خیابان شبها را به صبح برسانند، به دستشویی بروند، شکم خود را سیر کنند، پتو داشته باشند تا سرما نخورند و نظایر آنها. برای این کار بیک سازماندهی پشت پرده نیاز است که بتواند این اقدامات تدارکاتی را سازمان دهد و همه چیز را سر موقع بهر جا برساند و "نافرمانی مدنی" را تقویت کند. جنبش آزادی جنسی برای سوء استفاده از محرومیت های جنسی و سرکوب و حشیاانه مذهبی، محرک مهمی برای جذب جوانان و بویژه جوانان غیر سیاسی می شود. این "جنبش نافرمانی عمومی" پوشش عظیم تبلیغاتی بیرونی پیدا می کند و توسط ماهواره به سراسر ایران وصل شده، سد سانسور را می شکند.

سپس امپریالیستها بیک عامل برانگیزنده نیاز دارند. یک عاملی که احساسات عمومی را مانند آتش زدن سینما رکس آبادان بجوش آورد و مردم را به خیابانها بکشاند. آنوقت همه آن تشکلهای و یا افرادی که لای پوست پیاز خوابانده بودند و خفته گان سیاسی محسوب می شوند فعال می گردند و به میدان می آیند. امپریالیستها می کوشند بر این موج سوار شوند و رهبری آنرا در دست بگیرند.

در این محاسبات درجه خشونت جمهوری اسلامی که به آخرین کشتار دست می زند از نظر می افتد و در چنین صورتی گذار بی درد و سر و غیر قهرآمیز قابل تصور نیست. وضعیت ایران را نمی توان با اوکراین و گرجستان و مقدونیه مقایسه کرد. رژیم جمهوری اسلامی با این گذشته سیاه خود نمی تواند مانند رژیمهای اروپای شرقی بیک گذار مسالمت آمیز که مفهوم اعدام برای آنها را، بر سر هر کوی برزن می دهد، تن در دهد. برای رژیم جمهوری اسلامی مسئله بود و نبود مطرح است.

رژیم جمهوری اسلامی نیز از این تهدیدات و اقدامات با خبر است ولی ماهیت آن اجازه نمی دهد که ابزار مناسب مبارزه علیه امپریالیسم را به کار گیرد. آنها خبرنگاران ایرانی را که به هلند رفته بوده و طبیعتاً در آنجا مورد هجوم تبلیغات لیبرال بورژوازی قرار گرفته اند

دستگیر می کنند و از آنها بازجویی به عمل آورده و برایشان مشکلات تولید می کنند. حال آنکه لازم نیست این خبرنگاران دست نشانده امپریالیسم باشند. وضعیت سیاسی در ایران طوری است که هر نارضائی بدون رهبری حزب طبقه کارگر در این مبارزات می تواند حتی ناآگاهانه در خدمت برنامه ها و طرحهای امپریالیستی قرار گیرد. راه مبارزه با تحریکات دشمن ضرب و جرح و قتل خبرنگاران و با جلوگیری از مسافرت آنان به هلند و یا دوی نیست، آزادی مطبوعات و آزادی بیان و قلم است. آنهم نه تنها آزادی برای تبلیغ نظریات بورژوا لیبرالها، بلکه آزادی برای تبلیغات کمونیستی و اتفاقاً این آزادی ملاک واقعی آزادی بیان و نابودی سانسور است. برای مبارزه با تحریکات امپریالیستی باید زندانیان سیاسی را آزاد کرد، باید در زندانها را بست، باید امنیت قضائی بوجود آورد باید حقوق دموکراتیک مردم را برسمیت شناخت، باید آزادی احزاب سیاسی و سازمانهای انقلابی و حرفه ای را اعلام کرد، باید حقوق خلقهای ایران را برسمیت شناخت. باید به سازمانهای صنفی و سیاسی طبقه کارگر اجازه فعالیت داد. باید از توسل به آسمان و چاه جمرکان دست کشید به زمینیان متوسل شد و توده عظیم مردمی را که برایشان احترامی قابل نبوده اند و رای شان را بی ارزش می دانستند بسیج کرد. در غیر این صورت با تشدید سانسور با کاهش سرعت اینترنت، با آئین نامه کنترل سایت اینترنتی و جلوگیری از وبلاگ نویسی، با تشدید حقیقتان و سرکوب با تکیه یک جانبه به حق مسلم ایران در غنی سازی اورانیوم بدون در نظر گرفتن سایر حقوق مسلم مردم ایران وضع طوری خواهد شد که ارتجاع و امپریالیسم از این خواستههای برحق مردم سوء استفاده کرده و آنها را در خدمت اسارت مردم ما بکار می گیرند. از هم اکنون می بینیم که جو نارضائی بویژه در میان روشنفکران لیبرال که در مقابل حق مسلم ایران در استفاده از غنی سازی اورانیوم برای مصارف صلح آمیز، سایر حقوق مسلم مردم ایران را قرار می دهند و این شبهه را ایجاد می کنند که گویا تحقق یکی مانع تحقق دیگری است تا چه حد بالا گرفته است. این وضعیت را رژیم جمهوری اسلامی بوجود آورده است و با لشکر کشی و آدمکشی هرگز قادر نخواهد بود جلوی این موج نارضائیتی محقانه را بگیرد. رژیم نمی تواند برای کنترل و نظارت میلیونها ایرانی ناراضی مامور استخدام کند. در جامعه ای که در حال فروپاشی باشد همان مامور دولتی خود نیز ناراضی بالقوه است. شکست جمهوری اسلامی در اسلامی کردن دانشگاهها به روشنی نشان می دهد که کمونیسم زنده است و دانشجویان ایرانی سنت تاریخی ۱۶ آثر را حتی بیش از گذشت نیم قرن از آن برگذار می کنند و سیاستهای ارتجاعی و ضد کمونیستی انقلاب فرهنگی دکتر سروش فیلسوف آخوندها، با چه شکست فضاخت باری روبرو شده است. رژیم

جمهوری اسلامی باید به ورشکستگی رژیم مذهبی در قرن بیست و یکم اعتراف کند.

برای مقابله با این دسیسه های امپریالیستی باید جنبش کمونیستی را در زیر پرچم لنینیسم تقویت نمود. باید به جنبه مبارزه ضد امپریالیستی تکیه کرد. از حقوق بشر به صورت جهانشمول دفاع کرد و آنرا با مبارزه علیه بهره کشی انسان از انسان همراه کرد. باید مبارزه برای تحقق دموکراسی و حقوق بشر را با مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع پیوند داد. باید بجای تبلیغ دموکراسی ناب و غیر طبقاتی، بجای تبلیغ لیبرالیسم بورژوازی به مبارزه طبقاتی و تبلیغ مارکسیسم - لنینیسم دست زد. باید مانع شد که زیر پرچم عمومی "سوسیالیسم" و یا "سوسیالیسم علمی" فراگیر، همه بی چهرگان چهره خویش را پنهان کنند و مرزهای مبارزه طبقاتی در قالب مفهوم جدید "همه با هم" مانند گذشته مخدوش و زودوده شود. کمونیستها برای جلب مردم باید به آنها حقایق را بگویند و تمایز خود را از سایر مدعیان دروغین کمونیسم که هوادار بلبشو و آشفته فکری و ناروشن بودن مرزها هستند نشان دهند. حزب کار ایران (توفان) پیرو مارکسیسم لنینیسم است و تنها این ایدئولوژی را راهگشای جامعه نوین آینده بشری می بیند و بهمین جهت به روشنی مرزها، به روشنی پرچمها تکیه می کند.

بهمین جهت حزب ما مجدداً فرا می خواند که کمکهای امپریالیستی به اپوزیسیون خود فروخته را محکوم کنید. آن سازمانهای سیاسی ایرانی که از زیر بار محکوم کردن این کمکها و همکاری با ارتجاع و امپریالیسم فرار می کنند، طبیعتاً نمی توانند از منافع مردم ایران دفاع کنند و قصدی هم ندارند که از منافع دراز مدت مردم ایران دفاع کنند. آنها تنها از "صندوق حزبی" دفاع می کنند، از زندگی آسوده و مشاغل خویش دفاع می کنند. آنها مزدور امپریالیستها هستند حتی اگر عامه دموکراسی به سر بگذارند و عبای حقوق بشر به تن کنند و از تساوی حقوق زن و مرد سخن برانند و با جار و جنجال و انحراف بحث مانع شوند تا جنبشی برای نكوهش یارانه های امپریالیستی به اپوزیسیون قلبی ایران بوجود آید.

در میان اپوزیسیون ایران تنها معدودی سازمانها حاضر شده اند که این گونه کمکهای امپریالیستی را نکوهیده بنامند. و آنها که در این باره سکوت کرده اند، به چه دلیل حاضر نیستند دریافت کمکهای امپریالیستی را از نظر تئوریک و سیاسی توجیه کنند و آنرا امر درستی بنامند تا شاید سایرین نیز که در بی خبری و جهالت بسر می برند و به راه "درست" کشیده شوند، برما دقیقاً روشن نیست. این سکوت معنی دار بر سردرگمی مردم دامن میزند. روشنی بخشیدن در این مورد وظیفه مهم تمامی سازمانهای انقلابی ایران است.

حزب کار ایران (توفان) معتقد است که نمی شود سر امپریالیستها را کلاه... ادامه در صفحه ۱۱

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

برخورد به اعدام...

غرب در عین نابودی اقتصاد ایران یاری رساند؟ امپریالیسم آمریکا باید مانع آن می شد که این اسرار فاش شود. حتی رژیم دست نشانده عراق که آنها را متهم می کنند نوکر ایرانی ها هستند حاضر نشدند در متن این ادعای نامه تغییراتی به نفع واقعیت ایجاد کنند. عراق متجاوز شناخته نشد، حالت آتش بس و نه جنگ و نه صلح پا برجا ماند، وضعیت مرزی و اختلافات با عراق به شرایط قبل از توافقات الجزایر رسید.

این استخوان لای زخم بر ضد ایران و نه جمهوری اسلامی برای روز مبادا که ارتش عراق قدرتمند شود حفظ شد. امپریالیسم نقشه توازن منطقه را از هم اکنون در تصور خود دارد.

با اعدام رژیم صدام حسین رژیم جمهوری اسلامی احمقانه موافقت کرد. کور بینی سیاسی مانع از آن است که آنها ببینند که میخ دیگری بر تابوت خود می کوبند. این در حالی بود که همه رژیمهای مرتجع عربی که با رژیم صدام حسین همدست بودند عید قربان را بهانه کردند تا به اعدام صدام در آستانه عید قربان اعتراض کنند و با دیپلماسی از تحریک افکار عمومی مردم در ممالک مسلمان بکاهند. رژیم جمهوری اسلامی اصل را که نقض همه حقوق ایران بود ول کرد و به قصاص آخوندی چسبید و احساسات انتقامجویانه و ضد سنی و حمایت از شیعه را تقویت کرد. رفتار وحشیانه ای که با اعدام حسین در آستانه مرگ شد، یادآور بربرمنشی رژیم جمهوری اسلامی در زندانهای اوین و... بود. آنها که از هرگونه احساس انساندوستی بری هستند چنین روشهای زشتی را از بدیهیات می دانند. آنها نمی فهمند که صدام حسین بیک "شهیدی" بدل می گردد که الهامبخش مبارزه بر ضد شیعیان خواهد شد. جمهوری اسلامی نمی بیند که دسیسه توزیع فیلم اعدام صدام حسین در شرایطی که همه چیز تحت نظارت است و امری به صورت اتفاقی روی نمی دهد در خدمت تحریک جنگ شیعه و سنی است. آنها بدون بکار برد زبان دیپلماسی اعدام صدام حسین را تأیید کردند بدون آنکه چیزی در این راه نصیب آنها شده باشد. ننگ این اعدام و مضراتش برای جمهوری اسلامی باقی ماند.

ممالک اروپائی و پاره کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی که اعدام را از قوانین خود حذف کرده اند و ترجیح می دهند مخالفین خویش را به صورت "دموکراتیک" ترور کنند و یا به نحو دیگری سر به نیست نمایند و در عین حال چهره انساندوست به خود بگیرند از این نقطه نظر اعدام صدام حسین را مورد تأیید قرار ندادند. آنها ترجیح می دادند صدام حسین را مانند میلسوسوویچ در زندان بکشند. چند تا تیر از زوایای مختلف به مغزش شلیک کنند و مدعی شوند که با شلیک گلوله به مغزش خودکشی کرده است؟! خودکشی مغزی با چند تا شلیک پشت سر هم به مغز. آخر هر چه باشد مغز صدام حسین با سایر مغزها فرق دارد! امپریالیستها شیوه خودکشی را ترجیح می دهند چون رد پائی نمی گذارد. مامورین منصور حکمت نیز قلبشان از اعدام صدام حسین جریحه دار شده است. آنها ترجیح می داند که

اعدام بطورکلی حذف شود و حتی گریبان پینوشه را نیز نگیرد. آنها بیشتر هوادار تروریستهای اسرائیلی و آمریکائی در عراق و فلسطین و افغانستان و لبنان و سومالی هستند تا با هواپیما و بالگرد با نقشه قبلی صدها صدها بکشند. برای آنها کشتن یک نفر اعدام محسوب می شود ولی کشتار عمومی اعدام و مجازات جمعی نیست، هموار کردن راه "دموکراسی ناب" بر روی اجساد "تروریستهاست". آنها با اعدام مخالفند ولی با بمباران و پرتاب بمبهای مملو از فسفر سفید و یا بمبهای خوشه ای مخالفتی ندارند. آنها با حمله به عراق و افغانستان و یوگسلاوی، لبنان و سومالی و شاید فردا ایران مخالفتی ندارند. مخالفت "اصولی" آنها با اعدام مخالفت با آدمکشی نیست. مخالفت آنها بر سر این است که کی کی را بکشند. این فلسطینیها هستند که "تروریست و آدمکش" هستند و نامهای حماس و جهاد اسلامی را بر خود گذاشته اند. این لبنانی ها هستند که "تروریست و آدمکش" هستند و نام حزب الله را بر خود گذارده اند و گرانه ممالک متمدن و دموکراتی نظیر اسرائیل و آمریکا و انگلستان و استرالیا و... که از "حق دفاع از خود" برخوردارند، به پاسخ خشونت آمیز در منازعه با "تروریستها" برخلاف میل باطنی و انسانیشان مجبور می شوند. آنها با اعدام صدام حسین مخالفند ولی اگر بجای صدام حسین مثلا مقتدا صدر و یا حسن نصرالله و یا هنیه و یا خالد مشعل را اعدام می کردند صدای آنها در نمی آمد و می گفتند آنها در دعوی خصوصی میان آمریکا و تروریستهای مسلمان شرکت نمی کنند.

عده ای نیز با اعدام صدام حسین موافق بودند زیرا وی را مستحق مجازات برای جنایاتش می دانستند. سیاهه ای از جنایات صدام را بر می شمردند از جمله اینکه صدام حسین در همدستی با سازمان "سیا" و حزب بعث به کشتار کمونیستها و نیروهای دموکرات و انقلابی در عراق دست زد، خلق کرد را سرکوب کرد، در حلچه گاز سمی بر سر عراقیهای کرد تبار پرتاب کرد و بیش از ۵ هزار نفر از آنها کشت، به شهرهای ایران موشک شلیک کرد و گازهای سمی را که آلمانها، هلندیها، فرانسویها، استرالیائی ها و آمریکائی ها در اختیارش قرار داده بودند در جبهه های جنگ بکار برد که منجر به قتل بیست هزار نفر شد و ده ها هزار معلول بجای گذارد. به کشور کویت حمله کرد و آنجا را غارت نمود، شیعیان بصره را قتل عام کرد، زندانیان را شکنجه کرد و استبداد فردی خویش را بر عراق مسلط نمود و مخالفین سیاسی خویش را به بیرحمانه ترین وجهی به قتل رسانید. ولی آنچه در این ارزیابی مورد توجه قرار نمی گیرد این است که امپریالیسم جنایتکار آمریکا که دستش به خون همه ملت‌های جهان آغشته است و کارنامه ننگینی از آدمکشی در عراق دارد و هنوز کشتار وحشیانه آنها را در شهر حدیثه کسی فراموش نکرده و زندان ابو غریب و گوانتانامو را فراموشی نسپرده است مشروعیت آنرا ندارد که صدام حسین و دارو دسته وی را اعدام کند. صدام حسین را همین قدرتهای جهانی صدام حسین کردند و در منطقه در مقابل ایران برای

توازن سیاسی تقویت نمودند و امروز می خواهند وی را چون مهره سوخته ای و این بار تحت نام ناجی ملت عراق از بین ببرند. نباید اجازه داد که این پرده نمایش بی درد و سر اجراء شود.

مخالفت با اعدام صدام حسین که بهر صورت رئیس جمهور قانونی کشور عراق بوده است توسط قوای اشغالگر که با دروغ و دغل وی را سرنگون کردند و حتی موافقت ظاهری شورای امنیت سازمان ملل را نیز نداشتند، متکی بر اصولیت انقلابی است. صدام حسین باید در یک دادگاه خلقی با رعایت همه موازین حقوق بشر و قضائی برسمیت شناخته شده جهانی محاکمه می شد. این خلقهای عراق بودند که باید روزی به حساب صدام حسین رسیدگی می کردند. نمی توان بر این منطق صحه گذارد که جرج بوش تصمیم بگیرد چه کسی باید محاکمه شود و یا اینکه چه کسی مدال بگیرد. نمی شود موافق بود با اینکه میلسوسوویچ بی گناه که برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال یوگسلاوی، در زندان به قتل برسد ولی پینوشه جانی چون همدست جرج بوشها و کیزینجرها بود دم آخر در خانه اش مورد پرستاری قرار گیرد و براحتی و با تجلیل از جهان چشم بریند.

دادگاه صدام حسین دادگاهی است ساختگی با قضات ساختگی و وکلای مدافعی که جانشان مورد تهدید بود و چندین نفر از آنها را ترور کردند، این دادگاه را یک ارتش فاتح، اشغالگر و غیر قانونی برای صدام حسین تشکیل داده است. فاقد صلاحیت قانونی است و نمی توان با قانون جنگل که جنگ وحوش رفت. حزب کار ایران (توفان) اعدام صدام حسین را از این مقطع نظر محکوم می کند. ولی مبارزه آزادیبخش مردم عراق برای رهائی ملی مستقل از وجود صدام حسین ها ادامه دارد.

مقوله ایران و ...

و تکامل داده اند، اقتصاد خویش را ساخته اند، به هم سرنوشتی و عاطفه مشترک رسیده اند و بجز مشتی دشمنان مردم که اقلیت ناچیزی هستند اکثریت قریب به اتفاق این مردم می خواهند که این دستاوردها را که محصول زندگی مشترک آنها در طی قرون است و با بند خاطره ها و علائق آنها را بهم پیوند می زند، حفظ و پاسداری نمایند.

این مردم بزرگ در سرزمینی زندگی می کنند که در طی تاریخ نام ایران را بر خود نهاده است و علیرغم اینکه حکومت‌های جابر فراوانی بر آن سلطه داشته اند، علیرغم اینکه همواره میدان تخت و تاز اجانب بوده است توانسته است بقاء خویش را تأمین نماید.

این است که از نظر سیاسی خطاست چنانچه مقوله ایران را با رژیم جمهوری اسلامی مخلوط کنیم. ما خواهان سرنگونی رژیم سرمایه داری ملایان هستیم ولی هرگز خواهان نابودی ایران و دستاوردهای مردم آن نیستیم. ما حساب ... ادامه در صفحه ۷

تبلیغات امپریالیستها محصول ماشین جعلیات آنهاست

مقوله ایران و ...

ایران را از جمهوری اسلامی جدا می کنیم. در حالیکه حاضر نیستیم خالی به چهره ایران بیافند خواهان آئیم که سر به تن جمهوری اسلامی نباشد. رژیمهای حاکم در این کشورها و از جمله ایران مهمانهای "ناخوانده ای" هستند که رفتنی اند. حتی خود خلفای اسلامی و بنیان گزاران اسلام نیز نتوانستند سلطه خویش را بر کشور ما دائمی کنند حال چه برسد به این عکسبرگردانهای آنها که بتوانند تا ابد بر ایران حاکم باشند. رژیم جمهوری اسلامی یک لکه ناجور و یک پیکره بیگانه در بدن ایران است. پرسش این است که حمایت از ایران موجب تومر در میان مردم نخواهد شد که گویا در پشت آن چهره منحوس رژیم جمهوری اسلامی پنهان است؟ بنظر ما چنین نیست بلکه دقیقاً خلاف آن مطرح است.

کشور ایران عضوی از جامعه جهانی است. ایران زمانی به عضویت جامعه جهانی در آمده است که هنوز رژیم جمهوری اسلامی بر آن حاکم نبوده است. در حالی که عضویت ایران در جامعه جهانی باقی است معلوم نیست که رژیم جمهوری اسلامی در سالهای آتیه بر سر کار بماند. ایران در عرصه جهانی به حقوقی دست یافته که حقوق متساوی همه ممالک جهان است. این حقوق مستقل از نوع و رژیمهایی که در درون این ممالک موقتاً بر سر کارند وجود دارد. حق حاکمیت، حق تمامیت ارضی، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، حق اعتراض و...

از جمله حقوقی هستند که شامل حال ایران همانقدر می گردند که شامل حال ایالات متحده آمریکا و یا کشور بریتانیا می گردند. ایران در زمان رژیم گذشته به عضویت پیمانهای در سازمان ملل متحد در آمده است که جهاتشمول بوده و تغییر رژیم ایران در ماهیت آن پیمانها تغییری بوجود نمی آورند. اینکه کشور ایران عضو پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی است ناظر بر عضویت ایران در این پیمان است و نه ناظر بر عضویت رژیم جمهوری اسلامی در این پیمان. کشور ایران مستقل از رژیمی که در آن بر سرکار است و نوع ایدئولوژی که این رژیم دارد امضایش را به زیر بسیار اسناد بین المللی گذارده است و آنها را برسمیت شناخته است. این عمل برسمیت شناختن یک امر متقابل است و از جانب سایر ممالک نیز برسمیت شناخته می شود. در اسناد سازمان ملل در مورد تجاوز و متجاوز تعاریف روشنی وجود دارد که مورد تأیید همه ممالک جهان قرار گرفته است. این یک اصل حقوقی جهانی است که باید مورد احترام همه ممالک قرار گیرد. سیمای سیاسی و حقوقی جهان همیشه باین صورت نبوده است. ممالک استعماری با تعاریف از خود در آورده و نیروی نظامی یکه تاز میدان سیاست در جهان بودند. این قدر قدرتی و فعال مایشائی توسط انقلاب سوسیالیستی اکتبر در هم شکسته شد. بلشویکهای شوروی و در راس آنها رفیق استالین و مولوتف تلاش فراوانی بکار بردند تا حقوق ملتها و دول بصورت متساوی برسمیت شناخته شود. این حقوق، حقوقی نیست که امروزه از آسمان افتاده باشند. اینها حقوقی هستند که ملتها و ممالک جهان برای کسب آنها رزمیده اند و لذا دستاوردهای بشریت هستند.

نقض این حقوق سرآغاز نقض بنای سازمان ملل متحد است و مسلماً جهانی بدون اتحادیه ملل همواره به نفع ممالکی تمام می شود که نقش نهنگان بین المللی را در جهان ایفاء می کنند و همواره مترصد بوده اند که حقوق ملل را به زیر پا بگذارند. تنها باین دلیل واضح ایجاب می کند که دولتهای جهان از این حقوق پاسداری کنند و به نقض آن نپردازند. این اصول برسمیت شناخته شده جهانی اند و مورد احترام کلیه ممالک قرار گرفته اند و باین جهت باید از آنها حمایت کرد.

امپریالیستها که دستشان توسط این حقوقها بسته شده است نمی خواهند حقوق ملل را برسمیت بشناسند. آنها یوگسلاوی را تجزیه کردند، به افغانستان و عراق لشکر کشیدند. از صهیونیستهای اسرائیلی در تجاوز به فلسطین و لبنان حمایت می کنند. اگر قرار باشد ما نیز حقوق ملل را مشروط و با اما و اگر بپذیریم جاده تجاوز امپریالیستها را بدون کوچکترین توجیه گری کوبیده و صاف کرده ایم.

این مطالب را از آن جهت بیان کردیم تا روشن کنیم بچه دلیل حزب ما میان ایران و جمهوری اسلامی تفاوت می گذارد. حزب ما با این منطق به ظاهر "مترقی" ولی در عمل امپریالیستی موافق نیست که احترام به حقوق کشور ما ایران وابسته به ماهیت رژیمی شود که در آن بر سر کار است. احترام به این اصل از نظر ما وابسته باین نیست که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در ایران حاکم است. اگر رژیم ارتجاعی سلطنتی نیز در ایران حاکم بود ما یک لحظه نسبت باین موضعگیری تردید نمی کردیم. کشور ما ایران در عرصه بین المللی دارای حقوق بی برو برگردی است که همه ما باید از آن دفاع کنیم. ما از تمامیت ارضی ایران در مقابل تجاوز بیگانه دفاع می کنیم همانگونه که از اجرای این حق در زمان حکومت صدام حسین در عراق حمایت کردیم و با تجاوز امپریالیستها به مبارزه برخاستیم. ما از حقوق ایران در پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی حمایت می کنیم. این حمایت ما یک حمایت راهبردی و دوراندیشانه است. این حمایت ما ناظر بر رژیمهای انقلابی و مترقی نیز خواهد بود که در ایران فردا بر سر کار می آیند و بعلت ماهیت مترقی و انقلابیشان مورد نفرت امپریالیستها خواهند بود و امپریالیستها در آینده نیز تحقق حقوق ایران را نسبت به آن رژیمها مضایقه می کنند. اگر همین رژیم جمهوری اسلامی مانند رژیم ارتجاعی عربستان سعودی و یا پاکستان به همه شرایط اسارت امپریالیستها تن در دهد آنوقت آنها حاضرند به انواع و اقسام گاو بندیاها باین رژیم بپردازند.

حزب ما بر این نظر است که خلیج همیشه فارس نامی است تاریخی که قبل از رژیم شاهنشاهی و یا رژیم جمهوری اسلامی بر این خلیج گذارده شده بوده است. همه اسناد تاریخی و بین المللی دال بر این حقیقت است. برای نخستین بار جمال عبدالناصر با تکیه بر ناسیونالیسم عرب و خطابه های پوپولیستی در دشمنی با رژیم شاه منافع ملی ما را مورد حمله قرار داد. حمایت آن روز ما از نام تاریخی خلیج فارس در مقابل تهاجم ناسیونالیسم عرب که حتی اتفاقاً در آن دوران جنبه مترقی داشت، حمایت از رژیم ستم شاهی در ایران نبود،

حمایت از یک واقعیت تاریخی و از یک حق برسمیت شناخته شده بود. چنانچه رژیم سلطنتی در مقابل این تجاوز سکوت می کرد وظیفه ما بود که پرچم این مبارزه را بدست گرفته و از حقوق ایرانی خویش دفاع کنیم. ما مخالف آن هستیم که جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک، ابوموسی در خلیج فارس به یاری امپریالیستها برای حفاظت از سیر "بی خطر" نفت در اختیار ممالک مرتجع امارات متحده عربی که همدست امپریالیستها در منطقه هستند قرار گیرد این است که ما از حفظ این جزایر حمایت می کنیم و تلاشهای ممالک مرتجع عربی و امپریالیستها را در خلیج فارس برای ایجاد یک محیط متشنج و دستیابی به این جزایر سه گانه را محکوم می کنیم. همین وضعیت در مورد دریای خزر و حقوقی که ما در آنجا داریم و خیانت رژیم جمهوری اسلامی به حقوق ایران در این منطقه صادق است. مسخره است اگر قرار باشد در دنیای بورژوازی که بر بی عدالتی و حق کشی استوار است دول و ملت‌های ضعیف از حقوق خویش به بهانه های واهی و استدلال‌های شبه انقلابی بگذرند. توگوئی امارات متحده عربی سبیل انقلاب در منطقه است و تعلق جزایر ایرانی به آنها و حمایت از مالکیت آنها یک اقدام انقلابی محسوب می شود. توگوئی اسرائیل، هندوستان، پاکستان و دول اتمی برای قرار داد منع گسترش سلاحهای اتمی تره خورد می کنند، تو گوئی حق کشی را می شود با ملاکهای ایدئولوژیک در جهان سرمایه داری توجیه کرد. اگر ما به این منطق تن در دهیم و بر ضد آن مبارزه نکنیم فردا این آقای جرج بوش است که تصمیم می گیرد کدام حقوق را برای کدام دولت و یا ملت برسمیت بشناسد و یا نشناسد. این آقای جرج بوش است که تصمیم می گیرد کدام دولت تروریست و شر است و کدام دولت متمدن و خیر است. در جایی که حق قربانی شود اراده مستبدانه جرج بوشها حاکم می شود. امروز که این مقاله را می نویسیم دولت اتیوپی برخلاف همه قوانین و مقررات جهانی به سومالی تجاوز کرده است. متعاقب آن هواپیماهای جنگی جرج بوش با پرواز از کشور اشغالی جیبوتی بدون نظر دولت آن کشور جنوب سومالی را بمباران کرده اند. این عملیات راهزانه نه تنها مغایر حقوق ملل در جهان است نقض آشکار حقوق بشر و جنایتکارانه است. نفی حقوق ملل و دول به بهانه نا مطلوبی ایدئولوژی آنهاست، باز گذاشتن دست راهزنان جهانی برای چپاول است. حزب ما با این منطق چماق موافق نیست. درک تروتسکیستی از تاریخ جایی در حزب کار ایران (توفان) ندارد.

زمانی بود که رفقای چینی بر سر رودخانه مرزی خویش با شورویها اختلاف پیدا کردند و این کار به برخورد مسلحانه رسید. رفقا چینی در آن روز برای تعیین حدود مرزی آبی خویش به خط "تال وگ Talweg" استناد می کردند. این خط یک میزان جهانی برای تعیین مرز رودخانه ای است. ریشه این لغت آلمانی است. "تال Tal" در زبان آلمانی به معنای دره است و "وگ Weg" به معنی راه است. ترکیب "تال وگ" به مفهوم قعر رودخانه و یا عمیقترین مسیر رودخانه می... ادامه در صفحه ۸

مقوله ایران و ...

باشد. در مراجع جهانی همواره این خط یا مسیر، مرز رودخانه ای بین دو کشور است. باین دلیل ساده که رودخانه ها بطور طبیعی در اثر کاهش و یا افزایش حجم آبشان و انحای رودخانه ها بسیاری از ساحلها را می شویند و بدون خود می کشند. باین ترتیب اگر مبنای تعیین مرز عمیقترین بخش رودخانه نبوده خط منصف و یا ساحلی باشد این مرزها همواره متغیر و غیر قابل تعیین اند. در آن روز ما از این حق رفقای چینی در مقابل زورگویی روسها حمایت کردیم. مخالفت با این حق به مفهوم آن بود که مرز رودخانه ارس را نیز بر اساس قدری روسها تعیین کنیم و نه بر اساس خط "تال وگ". عین همین حادثه در مورد "اروند رود" روی داد. در زمان رژیم گذشته، ایران خواهان تعریف مرز رودخانه ای بر اساس مقررات بین المللی با عراقها بود. عراقها "شط العرب" را از آن خود می دانستند و از حضور کشتیهای ایران در این آنها جلوگیری می کردند. آنها نمی خواستند این حق برسمیت شناخته بین المللی را در مورد "شط العرب" برسمیت بشناسند. رژیم وقت ایران بر این حق ایران پافشاری می کرد و با الهام از شاهنامه فردوسی نام "شط العرب" را به "اروند رود" بدل کرد و پذیرش خط مرزی "تال وگ" را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. مسخره می بود اگر اپوزیسیون ایران از این حق ایران که بعدها بهانه تجاوز به ایران در زمان انقلاب توسط صدام حسین قرار گرفت حمایت نمی کرد. تعیین حدود مرزی ایران با عراق ربطی به ماهیت رژیمهای در قدرت ندارد. این یک واقعیت تعریف شده جغرافیائی است. همینکه امروز رژیم سلطنتی بر سرکار نیست ولی رژیم جمهوری اسلامی نیز خود را موظف دانست از مرزهای برسمیت شناخته شده بین المللی ایران حمایت کند دال بر آن است که منافع دراز مدت ایران را باید مستقل از نوع رژیمهای که بر آن حکومت می کنند دید.

با این انگیزه است که حزب ما در نگارش مقالاتش میان این دو مقوله تفکیک می کند. آنجا که پای منافع ملی ایران که بهر صورت ماهیت بورژوائی دارد، مستقل از رژیم حاکم بر آن در میان است و آنجا که صرفا پای منافع رژیم جمهوری اسلامی در کار است. ممکن است توانائی قلم ما در حدی نبوده باشد که در همه جا این منظور را با موفقیت بیان کرده باشیم و یا واقعیت جهان بیرونی و پیچیدگی تضادها مانع از آن بوده است که این مرز تمایز بروشنی بازتاب یابد ولی بهر صورت تلاش ما در این است که برخلاف نیروهای تروتسکیستی و ضد انقلابی، چپماهای غیر مسئول و سلطنت طلبان و یاران صهیونیستها در ایران این مرز روشن را حفظ کنیم. بی توجهی به این تفاوت، حزب ما را در میان مردم ایران منفرد خواهد کرد و سیاست اصولی ما را مورد تردید قرار خواهد داد.

به مرگ گرفتن برای ...

جهت مبارزه مردم فلسطین را منحرف کند با شکست روبرو شد. قدرت گیری سازمان حماس از آنجائی شروع شد که جنبش آزادیبخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات پای قرارداد اسلو را امضاء کرد. قرارداد خانثانه ای که فلسطین را به مستعمره اسرائیل بدل می نمود و هویت فلسطینی را مورد پرسش قرار می داد. متن این قرار داد هرگز از جانب سازمان آزادیبخش فلسطین منتشر نشد. طرح متن اصلی آن از طریق ارتباطاتی که جمهوری اسلامی داشت در ایران منتشر شد. تماسهای حزب ما با فعالین جنبش فلسطین در اروپا نشان می داد که آنها یا بطور کلی از وجود این متن بی خبرند و یا خودشان را بنا بر سیاست عمومی جنبش آزادیبخش فلسطین به بی خبری می زنند. پاره ای از فعالین با سابقه فلسطین حتی پرسشهای ما را متکی بر این "اسناد تقلبی"، نادرست می دانستند و مدعی بودند نظریات ما بکلی بی پایه است. سیر حوادث نشان داد که رویدادهای در فلسطین دقیقا منطبق بر آن نکاتی است که در طرح اسناد قرار داد اسلو بازتاب یافته و هدف از این قرار داد حذف کشور فلسطین است که امکان بقاء نداشته باشد. مخاطبین فلسطینی ما پس از چندی صحت نظریات ما را تأیید کردند. آنها موفق نشده بودند از سازمان خویش متن قرارداد را به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و یا حتی عربی دریافت نمایند و در اختیار ما قرار دهند و همین رویداد برای آنها شبهه انگیز بود.

این عقب نشینی سازمان آزادیبخش فلسطین از آمال مردم فلسطین ضربه کاری را به سازمان فتح که ستون اصلی این توافقات بود وارد کرد. سایر سازمانهای فلسطینی نظیر سازمان جرح حبش و نایف حواتمه(رهبران این سازمانها فلسطینیهای مسیحی هستند که مسئله ملی فلسطین نقش نخست را برای آنها ایفاء می کنند-توفان) این نظریات را نپذیرفتند. این تسلیم طلبی زمینه رشد حماس در فلسطین شد. مردم فلسطین می دیدند که این سازمان حماس است که از آمال آنها حمایت می کند و برای تحقق آنها مبارزه می نماید. پرچم رهبری بدست حماس افتاد.

صهیونیستها سالاهاست که سرزمین فلسطین را اشغال کرده اند و سه میلیون فلسطینی را از زادگاه خود رانده اند. آنها در عین اینک مرتبا از صلح سخن می رانند بولدزهای خویش را می فرستند تا خانه های فلسطینی ها را بر سرشان خراب کرده و برای اسرائیلیها در مناطق اشغالی خانه بسازند، آنها آب را بر روی ملت فلسطین می بندند تا از عطش در گرمای سوزان منطقه جان سپرند. آنها دنیا را در مقابل عمل انجام شده قرار می دهند. وضعیت طوری است که سرزمینهای فلسطینی به دنیای خارج راهی ندارد و به زندان بزرگی در درون اسرائیل بدل شده است. بر طبق قرار داد اسلو سرزمینهای فلسطینی به مناطق تجزیه شده جدا از هم تبدیل می شد که یادآور "هوم لند"های سامانه نژادپرست افریقای جنوبی بود. آنها نه از طریق دریا و نه از طریق هوا و نه از طریق مرزهای خاکی به جائی راه داشتند. آنها محصور اسرائیلیها بودند. همه امور تحت نظارت اسرائیلیها قرار می گرفت. گذرنامه ای بنام گذرنامه فلسطینی، یعنی هویت فلسطینی وجود نداشت و حتی امروز نیز مدارس

فلسطینی یا تعطیل است و یا در تیر راس سربازان اشغالگر قرار دارد. دولت صهیونیستی اسرائیل هر لحظه اراده کند بر سر مردم فلسطین بمب می ریزد، رهبران آنها را ترور می کند و هیچکس در این دنیا نیست که به آنها اعتراضی کند. در شورای امنیت سازمان ملل نیز امپریالیسم آمریکا از محکومیت اسرائیل با حق و توجوه می گیرد. امپریالیسم آمریکا این مدعی دموکراسی و آزادی خواهی تمام نقض قوانین برسمیت شناخته حقوقی و بشری جهانی را توسط اسرائیل تأیید می کند. جنایت علیه بشریت در فلسطین مورد تأیید امپریالیستها و صهیونیستهاست. دولت اسرائیل می خواهد کشور فلسطین و هویت فلسطینی را از روی نقشه جغرافیا پاک کند و کسی نیست که باین جنایت ضد بشری معترض باشد. رهبران سازشکار فتح حاضرند برخلاف میل ملت فلسطین برای اینکه چند صباحی زندگی "مرفه" کنند به این ننگ بشری تن در دهند. قرارداد اسلو که حفظ ظاهر از راه حل تاسیس دولت فلسطینی در کنار اسرائیل سخن می راند بندریج که باد تبلیغاتیش را از دست داد و به تاسیس دولت موقت فلسطینی یا چیزکی شبیه دولت تبدیل شد که باید باتدازه کافی وقت داشته باشد تا در مورد موقعیت سیاسی جغرافیائی قدس و بازگشت سه میلیون فلسطینی فکر کند. به زبان دیگر آنها آنقدر زمان فکر کردن در اختیار دارند تا زیر پایشان علف سبز شود و سه میلیون فلسطینی آواره در ممالک محل سکونتشان تحلیل روند و مشکل فلسطینی ها از نظر بیولوژیک حل شود.

اخیرا جیمی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا در کتاب جدید خود دست به افشاکاری مهمی زده است و می نویسد که بعد از قرارداد اسلو تا به امروز اسرائیلیها هرگز تعهدات خود را حرمت ننهاده و بسیاری قراردادهای را رسماً نقض کرده اند. کجای کشیدن دیواری به ده برابر بلندی دیوار برلن و طول هفتصد کیلومتر در خدمت صلح و دموکراسی در منطقه و در راستای تحقق تعهدات اسرائیلیها نسبت به کشور مستقل فلسطینی است؟

این واقعیت سیاست صهیونیستها در اسرائیل بود که جنبش فتح متأسفانه از روی ضعف به زیر آن در اسلو امضاء گذارده بود.

حال چنین دولت وحشی و بربریی، خواهان مذاکرات صلح است. حماس بدرستی هرگونه مذاکره را با اسرائیل تا زمانیکه سرزمینهای فلسطینی در اشغال بسر می برند رد می کند. این منطق قابل فهم است. مذاکره صلح در شرایط اشغال و حضور قوای بیگانه در کشور مفروض معنای دیگری جز امضاء قرار داد تسلیم بی قید و شرط ندارد. تصور کنید ۷۰ در صد ایران توسط حامد کرزای بیاری امپریالیسم آمریکا اشغال شود. و آقای حامد کرزای خود را مبشر صلح معرفی کرده و خواهان مذاکره در راه صلح باشد. آیا ما ایرانیها نباید از خودمان بپرسیم که اگر این آقا هوادار صلح است چرا به کشور ما تجاوز کرده و سرزمین ما را اشغال کرده است؟ آیا کسی که خواهان صلح است نباید با خروج خویش از سرزمینهای اشغالی نشان دهد که حسن نیت دارد و برای حسن همجواری مسالمت آمیز و مناسبات دوستانه تلاش می کند؟ بهانه ترس بکلی بی پایه است زیرا اسرائیل حتی پس از خروجش از سرزمینهای اشغالی... ادامه در صفحه ۹

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

به مرگ گرفتن برای ...

از نظر نیروی نظامی و مالی و پشتوانه بین المللی دارای این امکان هست که هر وقت اراده کند خاک فلسطین را مجدداً اشغال کند، پس این همه انکار و ابرام برای باقی ماندن در سرزمین فلسطین برای چیست؟ واقعیت می گوید اسرائیل نمی خواهد خاک فلسطین را ترک کند. پیشنهاد صلح آنها پیشنهاد تسلیم فلسطینها است. آنها می خواهند با مردم فلسطین قراردادی امضاء کنند که حضور دائمی آنها را در فلسطین تأیید کنند. آنها می خواهند اراده فلسطینی را درهم شکنند و آنها را از نظر روانی خلع سلاح کنند. راز موفقیت جنبش حماس در این نیست که یک شبکه ی کمک رسانی به مردم فلسطین تاسیس کرده و یا اینکه رهبران فتح همه رشوه خوار و دزد بوده اند و یا اینکه بود و نبود آنها به کمکهای خارجی از جمله کمک مالی جمهوری اسلامی ایران و سوریه وابسته است. کمکهای مالی امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی و ممالک مرتجع عربی به محمود عباس ده ها برابر بیش از کمکهای است که به جنبش حماس می شود، هم اکنون رژیم صهیونیستی اسرائیل وعده پرداخت ۱۰۰ میلیون دلار را به محمود عباس چنانچه در مبارزه با حماس پیروز شود داده است. البته این وعده، وعده سرخرمن است ولی از نظر تبلیغاتی و تحمیق افکار فلسطینیها که در اشتیاق یک زندگی بی خطر و عاری از گرسنگی و تشنگی می سوزند اهمیت دارد. حال باید پرسید: پس چرا وی موفق نمی شود رهبری بی چون و چرای خویش را بر جنبش فلسطین حاکم کند؟ راز موفقیت جنبش حماس حمایت از خواست مردم فلسطین است و این خواست تنها خواست مسلمانان نیست، خواست مسیحیان فلسطینی نیز می باشد. راز موفقیت آنها در عادلانه بودن خواست آنهاست. هر نیروی متمدن، دموکرات و انقلابی باید از این خواست محفانه حمایت کند. ممالک ایدئولوژیک نباید حاکم بر روابط دولتها برای تعیین مرزها و حق حیات قرار گیرد. این یک ابزار اسارت امپریالیستی است که با تئوری ارتجاعی "سناریوی سپاه و سفید" منصور حکمت و پیروانش توجیه می شود. این یک ابزار امپریالیستی است که دست امپریالیسم و صهیونیسم را در سراسر جهان برای تجاوز و به اسارت گرفتن خلقها باز می گذارد و حتی حقوق برسمیت شناخته شده بورژوائی را لگدمال می کند. این ابزار حتی با لیبرالیسم بورژوائی خوشاوندی ندارد ارتجاع محض و بربرمنشی کامل است. مارکس بدرستی سرمایه داری را با بربریت مقایسه کرده است.

امپریالیستها و صهیونیستها تبلیغ می کردند که در فلسطین انتخابات آزاد در بین نیست و رهبران کنونی فلسطین نماینده خلق فلسطین نیستند. آنها بدروغ مدعی بودند که تردیدشان در مورد توافقات صلح از ماهیت غیر دموکراتیک حکومتهای فلسطینی که زیر بار دموکراسی و انتخابات آزاد نمی روند نشأت می گیرد. آنها کارزاری گسترده در جهان علیه فلسطینها پراه انداختند که باید به انتخابات آزاد تن در دهند و تحول مدرن و محترم را درک نمایند. در این فضای تبلیغاتی انتخابات دموکراتیکی با همه آن معیارهایی که امپریالیستها برای آن قایل هستند در فلسطین صورت پذیرفت. در این انتخابات دموکراتیک جنبش حماس به دلایل برشمرده با

اکثریت شکننده ای پیروز شد. انتخاب مردم فلسطین علیرغم تبلیغات گوشخراش و حمایتهای مالی امپریالیستها و صهیونیستها و تهدیدات آنها اقدامی آگاهانه بود. دولت حماس دولت منتخب مردم فلسطین است که سیاست درستی در عرصه صلح برای آزادی ملی مردم فلسطین مطرح می کند. حماس نمی تواند و نباید حقوق یک دولت متجاوز صهیونیستی را برسمیت بشناسد. چنین خیانتی پایان کار مبارزه ملی مردم فلسطین حداقل بطور موقت در مرحله کنونی و یک پیروزی بزرگ برای صهیونیستهاست. در اینجا نوع حکومتی که در فلسطین بر سرکار خواهد آمد جنبه ثانوی داشته و مسئله داخلی فلسطین محسوب می شود. نوع حکومت آتی به انکشاف جامعه و سطح رشد مبارزه طبقاتی وابسته خواهد بود که خارج از زمان و مکان نمی توان آنرا ابداع کرد. مبارزه مردم فلسطین در درجه نخست یک مبارزه ملی برای رهائی ملی آنها برای حق تعیین سرنوشت بدست خویش است و ما موظفیم به عنوان دموکرات و کمونیست از این خواست عادلانه آنها حمایت کنیم.

امپریالیستها که در آستانه انتخابات فلسطین از دموکراسی برای خاور میانه بزرگ سخن می راندند و دکترین آقای جرج دبلیو بوش را که جنبه راهبردی در منطقه دارد تبلیغ می کردند در فلسطین ناگهان سرشان به سنگ خورد و شروع به جر زدن کردند. آنها که تا دیروز از دموکراسی دم می زدند حاضر نشدند انتخابات دموکراتیک فلسطین را برسمیت بشناسند. زیرا همانگونه که ما بارها گفته و نوشته ایم دموکراسی ناب وجود خارجی ندارد و دموکراسی همواره طبقاتی بوده و خواهد بود. امپریالیستها تا آن زمان رای اکثریت را قبول دارند که منافع آنها مورد تهدید قرار نگیرد در غیر اینصورت برای دموکراسی و آزادی و حقوق بشر تره هم خورد نمی کنند.

جالب این است که امپریالیستها نه تنها این تصمیم ملت فلسطین را برسمیت نشناختند علیه آن نیز به دسیسه نشستند. مرزها را بر روی فلسطینیها بستند. آنها را برخلاف همه مقررات و قوانین جهانی بدون توجیه حقوقی نظیر گذراندن مصوبه شورای امنیت سازمان ملل، محاصره اقتصادی کردند و ملتی را به مرگ محکوم نمودند. از پرداخت مالیات گمرکات به دولت قانونی فلسطین که در دست حماس بود سرباز زدند. پول مردم فلسطین را بخود آنها ندادند. این دزدی و راهزنی جهانی را در خدمت "تحقق دموکراسی" در فلسطین جا زدند. آنها تا حد تهوع آوری به دخالت آشکار و بی شرمانه در امور داخلی فلسطین برخاستند. حکومت منتخب و قانونی فلسطین را برسمیت نشناختند. نخست وزیر انگلستان تونی بلر بی شرمانه خواهان یک دولت جدید فلسطینی شد و عملاً مدعی شد تا دولت مورد نظر ما بر سرکار نیاید این دموکراسی قبول نیست؟! مردم فلسطین را به گرسنگی محکوم کردند و به نظاره نشستند تا کی آنها جان به جان آفرین تسلیم می کنند. آنها را تهدید کردند که باید از رای آزادانه خویش بگذرند و رایی دهند که مورد نظر امپریالیستها و صهیونیستها باشد. مانع شدند که دولت حقوق کارمندان را بپردازد. کمکهای مالی اتحادیه اروپا را که تا کنون در اختیار محمود عباس قرار می گرفت قطع کردند تا آنها نتوانند حقوق ۱۵۰ هزار کارمندان خویش را بپردازند.

با بحران آفرینی و ترور و تجاوز این حضرات "دموکرات" و "متمدن" برای تحقق "سناریوی سفید" خواستند که ملت فلسطین را برای انتخاب آزادش برای بیان اراده آزادش مجازات کنند. دولتمردان فلسطینی را راهزنانه دزدیدند و به زندانهای اسرائیل منتقل کردند تا دولت فلسطین را ساقط کنند. چندین بار قصد جان آنها را کردند که با شکست روبرو شد. آنها حتی دولت وحدت ملی را که از جانب حماس پیشنهاد شد نپذیرفتند و در کارش اختلال کردند. آقای محمود عباس بجای اینکه نظر مردم فلسطین را ببیند برای فشار به دولتی که باید بنام وحدت ملی بوجود آید ادعا کرد ما "خواهان دولتی هستیم که جهان با آن تعامل کند". منظور وی از جهان همان امپریالیستهای آمریکا و اروپا و صهیونیستهای اسرائیل هستند. دولتی که برخلاف رای فلسطینها از جانب آنها برسمیت شناخته شود دولت فلسطینی نیست، دولت دست نشانده است و برای هر خیانت و سازشی آماده می باشد. ولی این دولت فلسطینی که باید جهان با آن تعامل کند چیست؟ خانم آنجلا مرکل صدراعظم آلمان که دارای همسر یهودی و از حامیان اسرائیل است مانند آقای شین ماک کورماک سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در تعریف دولت فلسطینی گفت که آنها باید سه شرط را بپذیرند ۱- انصراف از توسل به قهر ۲- برسمیت شناختن اسرائیل ۳- احترام گذاردن به تعهدات قبلی مورد توافق. به سخن دیگر جنبش فلسطین در شرایط اشغال کشورش باید نیروی اشغالگر را به رسمیت بشناسد، از مقاومت در مقابل تجاوز دست بردارد و جنبش ملی را تعطیل کند و به تمام تعهدات ارتجاعی گذشته که دست پخت سازشکاران است و حتی اسرائیل به آن هم راضی نبوده و اجراء نکرده است تن در دهند. فقط خیانتکاران زیر این سند تسلیم را امضاء می کنند.

امپریالیستها و صهیونیستها سیاست راهبردی روشن دارند. مخالفت با تصمیم دموکراتیک خلق فلسطین، گرسنگی دادن به مردم فلسطین، محاصره اقتصادی و سیاسی آنها، ترور رهبران آنها، بکار بردن حداکثر بربرمنشی و خشونت، تهدیدهای بی وقفه و طرح نیات پلیدشان بطور علنی تا مردم فلسطین از تصمیم خود در گذرند و جناح محمود عباس در سازمان فتح را برای حکومت بپذیرند. آنها خواهان جریحه دار کردن غرور ملی فلسطینها هستند. آنها این نقض دموکراسی و دخالت بی شرمانه در امور داخلی فلسطینها را همچون امر بدیهی و از موضع "محقانه" مطرح می کنند. آنها تبلیغ می کنند که تنها حکومتهایی در جهان حق حکومت دارند که ما با ایدئولوژی آنها موافق باشیم. برای حفظ ظاهر باید انتخابات مجددی با برچسب "دموکراتیک" در تحت فشار روانی و شکنجه جسمی و روحی مردم فلسطین بوجود آید. آنها روی این حساب باز کرده اند که مردم فلسطین به نان و آب برای خویش و فرزندان خویش محتاجند، حق مسافرت نداشته از حداقل امکانات ابتدائی زندگی انسانی محروم شده اند. آنها می خواهند این فشارهای غیر انسانی را به حداکثر برسانند و به مردم فلسطین تفهیم کنند که اگر باران محمود عباس و جناح سازشکار را انتخاب می کردند هم به آنها آب می دادند و هم نان و هم حق مسافرت و هم فرزندانشان حق تحصیل داشتند و هم ... ادامه در صفحه ۱۰

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

به مرگ گرفتن برای ...

بیمارستانهای آنها دارای دوا و دکتر بود و... این آدمخواران "دموکرات" خواهان برگزاری یک انتخابات تقلبی برای مصارف تبلیغاتی خویش هستند و می خواهند اراده مردم فلسطین را در هم شکنند. به محمود عباس اسلحه دادند تا در مقابل حماس از "خودش" دفاع کند. معلوم شد به فلسطینیها نیز می شود اگر مصالح اسرائیل ایجاب کرد علیرغم محاصره دریایی، هوایی، زمینی اسلحه رسانید. به جناح محمود عباس در فتح گفتند که اگر آنها بر سرکار باشند پول فراوانی است که سرازیر فلسطین می شود. اسرائیلیها با فلسطینیها همان کار را می کنند که نازیها با یهودیان کردند. حال به آخرین حربه متوسل شده اند و با تکیه به سازشکاری محمود عباس و ایجاد اختلاف در بین فلسطینیها قصد دارند با جلب میانه روها و بورژوازی مرفه فلسطین با کودتا و ایجاد جنگ داخلی به امیال خویش دست پیدا کنند. محمود عباس که تسلیم اسرائیلیها شده بود با طرح مسئله برگزاری رفراندوم، انتخابات دموکراتیک مردم فلسطین را بی اعتبار اعلام کرد و عملاً به یک کودتای اسرائیلی دست زد. امپریالیستها و صهیونیستها با ایجاد جنگ داخلی توسط عوامل خود که آنها را بدون فلسطین می فرستند و به علت عرب بودن آنها تشخیصشان آسان نیست می خواهند با استفاده از جو ناراضی مردم تفرقه بیندازند و حکومت کنند. آنها با تیراندازی، آدمکشی، تحریکات و ایجاد فضای متشنج در منطقه بسیار فعالند، جوخه های مرگ اسرائیلی از جنایتکاریشان در عراق تجربه فراوانی برای ایجاد تفرقه میان شیعه و سنی گرد آورده اند تا جنگ داخلی میان فلسطینیها ایجاد کنند. آنها به جناح فتح پول و اسلحه می دهند تا علیه دولت منتخب رسمی و قانونی فلسطین بجنگد تا دولت فلسطین را بزانو در آورد. می خواهند جان مردم فلسطین را به لیشان برسانند تا از این مرگ به تب فرار کنند. می خواهند کاری کنند که مردم رای خویش را عوض کنند و شکل ظاهری "دموکراسی" امپریالیستی حفظ شود. سیر حوادث نشان می دهد که مردم فلسطین از اراده قدرتمندی برخوردارند و هنوز محاصره صهیونیستها و امپریالیستها و تحریکات فتح و جاسوسان صهیونیستها و امپریالیستها نتوانسته در اراده آنها خللی وارد آورد. حتی کارشناسان بر این نظرند که تحریکات صهیونیستها در فلسطین به نتایج عکس منجر شده و یک انتخابات مجدد به پیروزی حماس با اختلاف فاحشتری نسبت به گذشته منجر خواهد شد. بسیاری از هواداران فتح رفتار صهیونیستها و امپریالیستها را که بیک مجازات عمومی نسبت به همه فلسطینیها دست زده اند، مجازات آزادی بیان عقیده تلقی کرده و آنرا غیر عادلانه می دانند. جامعه فلسطینی از نفرت نسبت باین بی عدالتی بی شرمانه و گستاخانه سرشار است و با سازمان حماس احساس همبستگی می کند. این یک احساس عمومی جهانی است. مردم جهان نمی توانند با وجدان آسوده ناظر قلدری و آدمکشی و توجیحات بی شرمانه به بهانه مسلمان بودن جنیش حماس باشند. آنها این توجیحات بی شرمانه جرح بوش، تونی بلر ایهود اولمرت و خانم مرکل و ژاک شیراک را توهین به شعور عمومی مردم جهان تلقی می کنند و انزجار خویش را از آنها اعلام می نمایند. در ایران ما سلطنت طلبان و دارو دسته های پیروان منصور

حکمت از این سیاست اسرائیلی حمایت می کنند و سنگ صلح طلبی نوع اسرائیل را همدهان با ایهود اولمرت به سینه می زنند. آنها با قتل عام مردم فلسطین موافقتند فقط رویشان نمی شود آنرا بر زبان آورند زیرا منکر هلوکاستی هستند که صهیونیستها در فلسطین برپا کرده اند. اپوزیسیون هوادار اسرائیل در ایران "سیاست به من چه ولش کن" را اتخاذ کرده است. نشریه انترناسیونال ۱۵۸ در "قطعهنامه در مورد جدال قدرت میان قطبهای تروریستی در خاورمیانه و مساله فلسطین" مصوب دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران مورخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۶، ۲۹ شهریور ۱۳۸۵ همین نظریه ارتجاعی را این چنین موزیانه بیان می کند: "... مذاکرات صلح علیرغم خصلت مافوق مردمی اش از آنجا که میتواند به کاهش مشقات مردم فلسطین و قطع کشتار مردم غیر نظامی در هر دو طرف و ایجاد کشور مستقل فلسطینی کمک کند، باید از سر گرفته شود". چنین صلحی در شرایط اشغال، صلح صهیونیستی است، چنین صلحی که معلوم نمی کند مسئولیت ایجاد این "مشقات" مافوق مردمی اش؟! و جنایات به عهده کیست، صلح منصور حکمتی است. برای این عمل ایرانی اسرائیل مبارزه رهائی بخش مردم فلسطین "جدال قدرت میان "قطبهای تروریستی" است. آنها به ماهیت مبارزه ایکه در گرفته است کاری ندارند و همه را به یک چوب می رانند. برای آنها طرف عادلانه ای در جنبش فلسطین وجود ندارد. همانگونه که در لبنان وجود نداشت و یا در ایران وجود ندارد. نزاع در فلسطین نزاع میان تمدن اسرائیلی و توحش اسلامی است. بزعم آنها باید با هر دو طرف جنگید. بزعم آنها نزاع آنها به ما مربوط نیست و ما نباید در آن دخالت کنیم. بزعم آنها هر دو طرف ارتجاعی هستند. بزعم آنها فرقی میان تجاوزگر و قربانی تجاوز وجود ندارد. این سیاست سیاسی است که حامی اسرائیل و امپریالیسم است فقط خجالت می کشد آنرا بر زبان آورد. این سیاست در عراق خواهان خروج بی قید و شرط نیروهای متجاوز امپریالیستی از عراق نیست بلکه حامی ادامه اشغال عراق به بهانه ترس از "تروریستهاست". آنها حرفهای جرح بوش و ایهود اولمرت را بی شرمانه تکرار می کنند. در اینجا سخن بر سر سازمان حماس نیست سخن بر سر آمل ملت فلسطین است. شکست حماس که اکثریت مردم فلسطین را بدنبال دارد شکست موقت خواستهای ملی-سیاسی مردم فلسطین است که در شرایط کنونی بزور جلوی تحقق آنرا می گیرند. امپریالیستها و صهیونیستها می خواهند به کودتای خود و جنایتی که بدست فتح به انجام می رسانند رنگ "دموکراتیک" دهند. نیروهای انقلابی با نفی حماس هرگز موفق نخواهند شد به جلب نظر مردم فلسطین بپردازند. نیروهای انقلابی باید سعی کنند که خود پرچم مبارزه ملی را به کف آورند و در روند مبارزه ملی و ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی آنرا با رنگ دموکراتیک و غیر مذهبی صیقل دهند و آنرا عمیقانه به پیش برند. این سیاست جنبه عظیمی از حمایت جهانی ایجاد خواهد کرد و دست امپریالیستها و صهیونیستها را در تبلیغات عوامفریبانه شان در پوست گردو قرار می دهد. راه دیگری در فلسطین به چشم نمی خورد.

موازین سازمانی ...

محل هر ماه یکبار و کمیته مرکزی بر اساس گزارشهای دریافتی هر سه ماه یکبار به تمام "اتحادیه" گزارش می دهد.

هر عضو باید حق عضویت بپردازد و هزینه سازمان بویژه چاپ و انتشار اوراق و نشریات تبلیغاتی از این محل تامین می گردد. از مجموع حق عضویت نیمی به کمیته مرکزی اختصاص دارد و غیره.

اکنون یک صد و سی هشت سال(تا تاریخ تحریر این نوشته-توفان) از تدوین این اساسنامه می گذرد و احزاب مارکسیست هنوز هم آنها را به مثابه موازین واشکال سازمانی بکار می بندند. موازین سازمانی حزب طراز نوین طبقه کارگر چیزی جز اینها نیست.

در ماه مه ۱۸۵۱ پلیس پروس موفق شد اعضایی از کمیته کلن را دستگیر و دوازده کمونیست را برای محاکمه بدادگاه بفرستد. دادگاه این کمونیست ها را به اتهام "توطئه علیه دولت پروس"(چه اتهام آشنائی!) به حبس های سنگینی محکوم کرد. دادگاه به "اتحادیه کمونیستها" ضربه سختی وارد آورد و فعالیت آنها را متوقف ساخت. سرانجام به پیشنهاد مارکس، کمیته لندن، "اتحادیه" را منحل اعلام کرد.

"اتحادیه کمونیستها" با آنکه دبیری نپایند، در تاریخ مبارزه آزادیبخش پروتلاریا به مثابه نخستین سازمان حزبی بین المللی طبقه کارگر، بمثابة مکتبی برای پرورش رهبران جنبش کارگری بشمار می آید "اتحادیه کمونیستها" آن نهالی بود که از آن ایدئولوژی، سیاست و موازین سازمانی حزب طبقه کارگر سر بر زد.

انگلس در مقاله خود تحت عنوان "دادگاه کمونیستهای کلن" (دسامبر ۱۸۵۲) نوشت: "هیچ حزب سیاسی نمی تواند بدون سازمان وجود داشته باشد" و سازمان مستلزم یک سلسله اصول تشکیلاتی و اشکال سازمانی است که بدون آنها حزب از فعالیت باز می ماند و علت وجودی خود را از دست می دهد.

اصل سانتراالیسم دموکراتیک که از اصول سازمانی اساسی و پایه ای حزب طبقه کارگر است بدرستی دموکراسی و سانتراالیسم را در یک وحدت دیالکتیکی جمع می کند. دموکراسی به معنی انتخابی بودن و گزارش دهی اعضا معنی رهبری است و سانتراالیسم به معنی تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت از ارگانهای رهبری و تبعیت از ارگانهای حزب و بویژه تبعیت تمام حزب از کمیته مرکزی است. ناچار انضباط سازمانی را پیش می آورد. برای روشنفکرانی که به دموکراسی بورژوازی خو گرفته و خود را در گفتار و کردار آزاد می خواهند انضباط سازمانی مصیبتی است که تحمل آنرا نمی توانند کرد. آنها انضباط را نفی دموکراسی، در تضاد با آموزش مارکس و از بدعت های لنین می دانند در حالیکه در اساسنامه "اتحادیه کمونیستها" و انترناسیونال و احزاب سوسیال دموکرات که از رهنمودهای مارکس و انگلس برخوردار بودند تبعیت اعضا از کمیته مرکزی (و شورای عالی در مورد انترناسیونال) از وظایف اعضا و ارگانهای پائین است.

وقتی اساسنامه "جامعه کمونیست ها" از اعضا خود می طلبد که از کلیه مصوبات کمیته مرکزی تبعیت نمایند در واقع اعضا را به مراعات

انضباط موظف... ادامه در صفحه ۱۱

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

موازین سازمانی ...

می دارد. وقتی در ۱۸۵۰ گروهی از اعضای کمیته مرکزی که ولیخ و شاپر در راس آن قرار داشتند به علت عدم درک موقعیت که انقلاب با شکست مواجه شده و باید تاکتیک جدیدی در پیش گرفت، از مشی کمیته مرکزی تبعیت نکردند، براه ماجراجویی افتادند و می خواستند بهر قیمت ولو بهای جنگ در اروپا آتش انقلاب را برافروزند، مارکس و انگلس پلاتنوم فراکسیون را مورد انتقاد قرار دادند و برای آنکه آنها بنام جامعه سخن نگویند همه اعضاء گروه را از "اتحادیه" اخراج کردند.

وقتی لاسال بنام حزب و بدون کسب موافقت مارکس و انگلس نشریه اشتباه آمیزی را راجع به جنگ در ایتالیا منتشر ساخت مارکس او را سرزنش کرد که به تنهایی بنام حزب سخن می گوید و نوشت: "ما اکنون باید با قاطعیت از انضباط حزبی پشتیبانی کنیم وگرنه همه چیز بر باد خواهد رفت".

وقتی باکونین پس از ورود به انترناسیونال فراکسیون خود را احیاء کرد و به فعالیت تحریبی پرداخت تا برنامه و سیاست خرده بورژوازی خود را بجای برنامه و سیاست پرولتاریا بنشاند، وقتی باکونین و یاران در سوئیس سازمان مستقل تشکیل دادند و طی بخشنامه ای شورای عالی انترناسیونال را بباد حمله گرفتند و اختیارات شورا را دایره به برگماری افراد به شورای عالی و اخراج افراد و حتی سکسیون ها را از انترناسیونال، نفی کردند و در حقیقت علیه سانتالایسم و انضباط سازمانی برخاستند، کنگره انترناسیونال در لاهه (۱۸۷۲) تحت رهبری مارکس و انگلس پس از انتقاد از تئوری و فعالیت باکونینها، باکونین و یکی از همکاران نزدیک او را بعلت نقش سازمان برافکن از صفوف انترناسیونال اخراج کرد و بار دیگر سانتالایسم و انضباط را مورد تائید قرار داد. در ارتباط با همین جریان مارکس هشدار می دهد: "این مردمان با دشمنی علنی و آشکار خود با انترناسیونال، نمی تواند صدمه ای برساند... اما اگر به عناصر دشمن در درون انترناسیونال باقی بمانند، در کشورهایی که زمینه را آماده ببینند جنبش را به نابودی خواهند کشانید" و تجربه کنونی مارکسیست ها شواهد زنده ای از این آموزش بدست می دهد.

جالب اینجاست که باکونین با حربه ی دموکراسی، شورای عالی انترناسیونال و در واقع مارکس و انگلس را به نقض اصول دموکراتیک متهم می ساخت. مخالفان سانتالایسم و انضباط با همین حربه به لنین می تاختند. امروز نیز مانند دیروز حربه دموکراسی، حربه ای عوامفریبانه بخصوص برای روشنفکران خرده بورژوا، سلاحی است که با آن به مبارزه علیه حزب برخاسته اند، تاریخ فعالیت مارکس و انگلس و رهبری آنها در "اتحادیه کمونیستها"، انترناسیونال و احزاب طبقه کارگر بخوبی نشان می دهد که اصل سانتالایسم دموکراتیک وانضباط میراث مارکس و انگلس است و نه ابداع لنین. بنابر "چرخشهای یک ایدئولوژی"، در زمره آن عناصری که گویا "ادامه مارکسیسم" نیست و لنین را از مارکس جدا می کند، "دکترین تازه ای او در باره حزب" است. کدام دکترین تازه؟ آن دکترینی که "بجای حزب

مدافع منافع طبقه کارگر، سازمانی از انقلابیون حرفه ای نشسته است، یعنی حزبی مرکب از کادرها که با انضباط است، از روی یک ایدئولوژی واحد ساخته شده است و باید توده کارگر را رهبری کند". آیا مارکس و انگلس بی انضباطی را در درون حزب طبقه کارگر توصیه کرده اند؟ آیا حزب طبقه کارگر، بنابر مارکس نباید بر اساس ایدئولوژی واحد بنا شود و فعالیت کند؟ آیا مارکس و انگلس سراسر زندگیشان وقف هدایت توده کارگر نشد؟ منظور لنین از "انقلابی حرفه ای"، آن کارگر یا روشنفکری است که در فعالیت انقلابی خود می تواند نقش موثری ایفاء کند ولی بعلت کار طولانی و توانفرسای روزانه توانایی ایفاء چنین نقشی از او سلب می شود. آیا منافع انقلاب حکم نمی کند که حزب گذران زندگی چنین فردی را تامین کند تا او خود را کاملاً وقف انقلاب نماید؟

"یک نفر کارگر مبلغ نسبتاً" با قریحه که "مایه امیدواری است"، نباید ۱۱ ساعت در کارخانه کار کند. ما باید مراقب باشیم که او با پول حزب گذران زندگی کند" (لنین) در عین حال روشن است که حزب فقط از چنین انقلابیونی تشکیل نمی شود. حزب کمونیست روسیه در آستانه انقلاب اکتبر نزدیک به ۲۴۰ هزار عضو داشت که در آن تعداد انقلابیون حرفه ای رقمی ناچیز بود.

نویسنده "چرخشهای یک ایدئولوژی" اختلاف میان حزب طبقه کارگر و سازمان انقلابیون حرفه ای را اینگونه توضیح می دهد:

"لنین با دکترین تازه خود در باره حزب در یک مسئله اساسی از مارکسیسم آغازین فاصله گرفت، در حالی که مارکس و انگلس حزب را مدافع منافع طبقه کارگر می دانستند لنین می خواست از آن سلاحی بسازد که کارگران را رهبری کند". آیا می توان تصور کرد که کمونیست های انقلابی حرفه ای که تمام زندگی خود را در خدمت طبقه کارگر می گذرانند، مدافع منافع طبقه کارگر نباشند؟ آیا مارکس و انگلس که حزب را مدافع منافع طبقه کارگر می دانستند کارگران را رهبری نمی کردند؟ قدر مسلم اینکه مارکس و انگلس به حزب به مثابه ابزار انقلاب، ابزار آزادی طبقه کارگر می نگریستند، هدف فوری کمونیست ها را "تشکیل پرولتاریا به صورت طبقه، سرنگونی حاکمیت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا" می شمردند و لنین جز این نمی اندیشید.

اما انقلاب پرولتری را به حزب انقلابی نیازمند است و در اواخر قرن ۱۹ احزاب سوسیال دمکرات چنین خصلتی نداشتند. تا زمانی که انگلس حیات داشت با اتوریته و مقام و منزلت خود احزاب را کم و بیش در چارچوب مارکسیسم نگاه می داشت. اما همینکه او چشم از جهان فروبست، احزاب سوسیال دمکرات در ورطه رویزیونیسم و اپورتونیسم در غلتیدند یکی از خصوصیات انترناسیونال دوم دوگانگی عمل و حرف بود. انترناسیونال تصمیم به عدم شرکت در کابینه بورژوازی را گرفت ولی برخی سوسیالیستها در ترکیب دولت وارد شدند، انترناسیونال تصویب بودجه های جنگی را در پارلمانهای بورژوازی تحریم کرد ولی عده ای از نمایندگان احزاب سوسیال دمکرات در پارلمان به آن رای دادند. انترناسیونال علیه سیاست مستعمراتی و به سود حق ملتها در تعیین

سرنوشت خود اعلام موضع نمود ولی هیچ تدبیری عملی برای مقابله با تجاوز امپریالیستی اتخاذ نکرد. انترناسیونال و احزاب سوسیال-دمکرات اصل دیکتاتوری پرولتاریا را مسکوت گذاشتند و غیره. دور شدن این احزاب به عرصه سیاست محدود نمی شد بلکه تئوری مارکس در تمام زمینه های فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم علمی در جها روی گرداندن از مارکسیسم مورد تجدید نظر قرار گرفت و این وظیفه ضد کارگری را برنشتاین، از رهبران حزب سوسیال - دمکرات آلمان و انترناسیونال دوم انجام داد و بدین مناسبت پدر رویزیونیسم لقب گرفت. در آستانه تشکیل انترناسیونال دوم جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری رو به اعتلاء رفت: اعتصاب در کارخانه های ماروزف در روسیه، اعتصاب کارگران درکازویل در فرانسه، اعتصاب کارگران بندر در انگلستان، مبارزه سخت جنبش کارگران در آلمان که به لغو "قانون استثنائی" انجامید. روز اول ماه مه ۱۸۹۰ کارگران در بسیاری از کشورها با مطالبات خود دست به تظاهرات زدند. در انگلستان رهبری اپوتونیست سندیکاهای کارگری (تریدیونیون) مجبور شد موافقت خود را با هشت ساعت کار در روز اعلام دارد. بدین ترتیب ورود به دوران امپریالیسم وظایف تازه ای در برابر پرولتاریا و حزب آن قرار می داد از آنجمله تجدید سازمان و مجموعه کار حزب بر پایه اسلوبی نوین و انقلابی، پرورش کارگران با روح مبارزه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی، اتحاد محکم با جنبش های نجات بخش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، در قبال این وظایف احزاب سوسیال - دمکرات روشکستی خود را نشان دادند. هیچ یک از احزاب انترناسیونال دوم توان انجام این وظایف را نداشتند. اپورتونیسم هر روز بیشتر این احزاب را، در کام خود فرو می برد.

در چنین شرایطی لنین پایه های حزب نوئی را ریخت، حزبی متمایز از احزاب سازشکار سوسیال-دمکرات، حزبی که بر اساس مشی انقلابی و با تاکید بر اصول و موازین سازمانی قادر است مشی انقلابی و با تاکید بر اصول و موازین سازمانی قادر است پرولتاریا را با روح انقلابی پرورش دهد، برای یورش به دژ بورژوازی آماده کند و این یورش را با پیروزی به انجام رساند. برای مقابله با چنین وظایفی است که لنین حزب طراز نوین خود را بنیان نهاد و از طریق آن برای نخستین بار سلطه بورژوازی را درهم شکست و پرولتاریا را به قدرت رسانید. لنین در واقع دکترین مارکس را از صحنه تئوری به عرصه واقعیت کشانید.

پیرامون سیاست راهبردی...

گذاشت. دریافت کمک از امپریالیسم خیانت ملی و طبقاتی است و با هیچ توجیهی نمی شود خیانتکاران را تبرئه کرد. خلق و طبقه کارگر ایران باید با این حقایق آشنا شوند که چه خیانتی بنام "خدمت" به آنها انجام می گیرد. حزب کار ایران (توفان) همانگونه که در گذشته این سیاست را پیگیری کرد امروز نیز بر آن تکیه خواهد کرد.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

موازین سازمانی حزب طبقه کارگر از نظر مارکس و انگلس

Workers of all countries,
unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 83—Feb. 2007

به مرگ گرفتن برای رضایت به تب

وقتی جنبش حماس جوانه زد سازمان آزادیبخش فلسطین در اوج قدرت خود بود. جنبش آزادیبخش فلسطین برای رهائی ملی فلسطین از چنگ قوای فاشیستی و اشغالگر صهیونیستها و متحدین آنها امپریالیستها مبارزه می کرد. اسرائیلیها با نیت تفرقه در جنبش فلسطین و جدا کردن مسلمانها از غیر مذهبی های "مسلمان و مسیحی" و تبدیل جنبش ملی به جنبش اسلامی و ضد یهود و از این طریق توجیه موزیانه ای برای اقدامات جنایتکارانه خویش و ادامه اشغال سرزمین فلسطین، جنبش حماس را تقویت کردند. پیدایش جنبش حماس تحت عنوان مسلمانها که می خواهند منطقه را از وجود یهودیان پاک کنند عملاً تخریب در نهضت ملی و متحد و یکپارچه جنبش فلسطین بود. در عمل جنبش اسلامی در مقابل جنبش ملی که در برگرفته همه فلسطینی ها، مستقل از مذهب آنها بود قرار می گرفت. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه نیز بجای حمایت از جنبش ملی فلسطین به حمایت از جنبش اسلامی پرداخت. آنها به مصداق همان شعار خمینی که "دموکراتیک و ملی هر دو فریب خلق اند" عملاً در خدمت سیاست صهیونیستها به تخریب در نهضت ملی مردم فلسطین پرداختند. جنبش حماس و جهاد اسلامی در فلسطین سازمانهای متعصب مذهبی و نیروی ناچیزی بودند. تلاشهای اسرائیل در تقویت این جنبشها برای اینکه... ادامه در صفحه ۸

دشمنان لنینیسم با موازین لنینی حزب طبقه کارگر مخالفند. آنها نظریات لنین در کتاب "یک گام به پیش و دوگام به پس" را حکومت نظامی لنین و ضد دموکراتیک معرفی می کنند. آنها پرمدهاها می کنند که می خواهند بدون انضباط جنگی، بدون سازماندهی، بدون وحدت و یکپارچگی توده مردم و رفقای حزبی را به جنگ بفرستند. برای آنها رمز موفقیت در تفرقه و آشفته فکری و پراکنده گونی روشنفکری است که لهیب آتش انفراد منشی آنان را تسکین می دهد. آنها در حقیقت از جنگ فرار می کنند، جدی نیستند، از مبارزه طبقاتی بونی نبرده اند، دشمن طبقاتی را نمی شناسند. ترجیح می دهند وقت تلف کنند و ساختمان موازین لنینی سازمانی را که اصول اساسی ساختمان حزب طبقه کارگر است بر سرش خراب کنند تا هر روشنفکر خرده بورژوا و پرگو و پرمدها بتواند تا زمانیکه نفسش اجازه می دهد پرگوئی کرده نامش را "آزادی بیان" و "دموکراسی درون حزبی" و "احترام به حقوق اقلیت" بگذارد تا حزب طبقه کارگر را فلج کند، از کار مبارزه باز دارد و با بیپوده گونی و گپزنی بی سرانجام فرصتهای گرانبهای حزب را از بین ببرد. دشمنان لنینیسم هوادار فراکسیون در حزب هستند. بنظر آنها هر چند نفری بنا بر اراده شخصی خویش می توانند و باید هر وقت هوس کردند دارو دسته تشکیل حزب قد بدون رعایت هیچ ضابطه ای با پرچم مبارزه علیه "کمونیستهای سنتی" در مقابل تمامیت حزب قد بلند کنند، به هارت و پورت بپردازند تا خسته شوند و سپس راهی خانه های خود گردند. پذیرش فراکسیونیسم در حزب که امری ارتجاعی و ضد حزبی است علیه لنینیسم است و هدف آن تخریب حزب و تخریب در مبارزه طبقاتی است. تجربه با ارزش حزب کمونیست بلشویک شوروی در پیش روی ماست. این تجربه زنده به ما می آموزد که باید فراکسیونهای درون حزبی را که محفلهای کودتا و خرابکاری هستند و به ماهیت دموکراتیک حزب و مبارزه دموکراتیک درونی حزبی ربطی ندارند بشدت در هم شکست. حزب قهرمان بلشویک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استالینی فراکسیونهای ارتجاعی تروتسکیستها، بوخارنیستها، زینویفیستها را در هم شکست و حزب را پس از کنگره ده از یک پیروزی به پیروزی بعدی رهنمون شد.

دشمنان لنینیسم که دشمنان کمونیسم هستند با حذف لنینیسم می خواهند لنین را در مقابل مارکس قرار دهند و چنین مدعی شوند که آنچه را که به لنین منتسب می کنند و مارکسیسم دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری می نامند ساخته و پرداخته استالین است و به مارکسیسم ربطی ندارد. ما در این مختصر نشان می دهیم که چرا این دروغها دیگر بردی ندارد و در این راه از دانش رفیق فروتن یاری می طلبیم.

برای کسانی که موازین سازمانی حزب طبقه کارگر را موازین ابداعی و ساخته و پرداخته لنین می دانند خوب است به مفاد اساسنامه "اتحادیه کمونیستها" طرح پیشنهادی انگلس که به تصویب کنگره رسید توجه کنند:

وظیفه اساسی "اتحادیه" تبلیغ اندیشه های سوسیالیسم علمی است. عضو "اتحادیه" موظف است جهان بینی کمونیستی را بپذیرد و زندگی و فعالیت او هماهنگ با هدفهای "اتحادیه" باشد.

از تمام مصوبات کمیته مرکزی "اتحادیه" تبعیت نماید. امور داخلی "اتحادیه" را پنهان نگاه دارد (در شرایط سالیهای انقلاب کمونیستهای آلمان و سپس در بعضی کشورهای دیگر مجبور بودند در سازمان مخفی فعالیت کنند).

پذیرش عضو جدید باید به اتفاق آراء اعضاء حوزه صورت گیرد. حوزه پایه اولیه و پائین "اتحادیه است" و افرادی را در بر می گیرد که در یک محل زندگی می کنند. برپایه حوزه ارگانهای دیگر رهبری شکل می گیرد.

عضو "اتحادیه" حق ندارد در سازمانها یا جمعیت های دیگر کمونیستی عضویت داشته باشد. برای هرگونه فعالیت که در تضاد با مصالح "اتحادیه" باشند، هر عضو ممکن است موقتاً از شرکت در فعالیت "اتحادیه" کنار زده شود. پذیرش مجدد چنین اعضائی فقط در کنگره امکان پذیر است. چنانچه عمل خلاف عضو، سنگین باشد از "اتحادیه" برای همیشه اخراج خواهد شد.

بالاترین ارگان رهبری کنگره است و در فواصل دو کنگره کمیته مرکزی که تعداد اعضاء آن از ۵ تن کمتر نیست.

حوزه ها و کمیته ها هر ماه لاقلاً دوبار تشکیل جلسه می دهند، مسائل قابل توجه را به بحث می گذارند و گزارش اعضاء را در باره فعالیت خود استماع می کنند.

اصل گزارش دهی: هر عضو حوزه هر سه ماه یکبار، هر حوزه به کمیته... ادامه در صفحه ۱۰

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارگران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکر نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پایرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ:20110022KontoNr.:573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany